



# دکترین تعامل سازنده در سیاست خارجی کشور (۳) \*

دکتر منوچهر محمدی

دکتر ابراهیم متقی

## سطح همسایگان

شواهد موجود نشان می‌دهد که خاورمیانه و حوزه جغرافیایی ایران به گونه فزاینده‌ای در روند تحولات پیچیده و بحران‌زا قرار می‌گیرد. بالاترید ایران در این منطقه دارای ژئوپلیتیک سلطه می‌باشد. این امر نقش مهمی در تعامل بین‌المللی و منطقه‌ای قدرتهای بزرگ ایفا می‌کند. به هر میزان تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش یابد و جلوه‌هایی از بی‌ثباتی در حوزه منطقه‌ای ظهور یابد، زمینه برای مداخله قدرتهای بزرگ فراهم می‌شود.

قدرتهای بزرگ نقش بحران ساز در امنیت ملی ایران دارند. به هر میزان بحرانها گسترش یابد، قدرتهای بزرگ تلاش می‌کنند تا مشروعیت بیشتری برای مداخلات خود ایجاد نمایند. مداخله گری و گسترش را باید از جمله اجزاء اجتناب ناپذیر سیاست خارجی امریکا در اولین دهه قرن 21 دانست. برای مقابله با مداخله گری امریکا و کشورهای غربی، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از استراتژی تعامل سازنده در برخورد با کشورهای همسایه بهره مند شود.

هر حوزه منطقه‌ای دارای قواعد رفتاری ویژه‌ای می‌باشد. بنابراین کشورهای منطقه‌ای، قدرتهای بزرگ و همچنین جمهوری اسلامی ایران نقش‌های منطقه‌ای منحصر به فردی را در هر سیستم تابع منطقه‌ای ایفا می‌نمایند. به طور کلی باید تأکید داشت که ایران از جمله کشورهایی محسوب می‌شود که حوزه امنیتی و همچنین حوزه جغرافیایی سیاسی آن گسترش قابل توجهی یافته است. فرایندهای منطقه‌ای به گونه‌ای سازماندهی شده‌اند که زمینه‌های بحران سازی در مقابله با منافع و امنیت ملی ایران شکل گیرد. بحران‌ها را می‌توان عامل مخدوش کننده امنیت ملی ایران دانست. از آنجایی که این منطقه در شرایط بحرانی ویژه‌ای قرار دارد، از این رو زمینه چالش برای سیاست خارجی ایران به گونه تصاعد یافته‌ای وجود خواهد داشت.

\* در دو شماره گذشته، بخش نخست و دوم از طرح تحقیقی در خصوص دکترین تعامل سازنده و مؤثر (که مورد توجه سند چشم‌انداز

۲۰ ساله بوده است) از نظر گرامی‌تان گذشت. اینک سومین و آخرین بخش این تحقیق که به سطوح «همسایگان» و «ملی» پرداخته

تقدیم می‌گردد. گفتنی است که طرح تحقیق مذکور در مؤسسه یاس به انجام رسیده است.

بر اساس چنین شرایطی، ایران تلاش مؤثری برای اجرایی سازی استراتژی تعامل سازنده با کشورهای منطقه‌ای باید ایفا نماید. به هر میزان تأثیرگذاری منطقه‌ای ایران افزایش یابد، زمینه برای حداکثر سازی قدرت ملی و کاهش تهدیدات امنیتی فراروی ایران به وجود خواهد آمد. آنچه تحت عنوان خاورمیانه بزرگ توسط مقامات سیاست خارجی امریکایی طراحی و منتشر گردیده است را می‌توان جلوه‌هایی از تضاد امنیتی غرب با جمهوری اسلامی ایران دانست. چنین تضادهایی به گونه‌ای فزاینده افزایش خواهد یافت و زمینه برای ظهور بحرانهای جدید در منطقه ایجاد خواهد شد.

برای مقابله با چنین تهدیداتی می‌بایست شکل بندی‌های استراتژی تعامل سازنده مشخص گردد. در این ارتباط، باید فرایندی را طراحی نمود تا نقش امریکا و انگلیس در سازماندهی این منطقه کاهش یابد. شناخت دقیق محیط منطقه‌ای می‌تواند مطلوبیت‌های ویژه‌ای را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایجاد نماید. بر این اساس تلاش خواهد شد تا لایه‌های منطقه‌ای در شکل بندی سیاست خارجی ایران شناسایی شوند. در هر لایه شرایط خاصی وجود خواهند داشت. شرایطی که به جلوه‌های متفاوتی از همکاری، منافع و امنیت نیازمندند.

بلاتردید همسایگان ایران به عنوان محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند. طی سال‌های گذشته بر اساس تحولات بین المللی شاهد تغییر در شکل بندی‌های امنیت منطقه‌ای بوده‌ایم. در این دوران، تعداد همسایگان جمهوری اسلامی ایران افزایش یافت. بر اساس نظریه «واقع گرایی ساختاری والترز» به هر میزان تعداد بازیگران تأثیر گذار در تحولات منطقه‌ای افزایش یابند، جلوه‌هایی از بی ثباتی و آناارشی تشدید شده ظهور می‌یابد.

روند یاد شده منجر به جدال درحوزه‌های سیاست خارجی کشورهای منطقه گردیده است. زیرا منافع ملی آنان با یکدیگر تداخل نموده و هر کشوری تلاش می‌کند تا منافع خود را از طریق محدود سازی منافع دیگران تأمین نماید. این امر بیانگر شرایطی است که بر اساس آن می‌توان جلوه‌هایی از رویارویی، جدال و بحرانهای منطقه‌ای را مشاهده نمود. بنابراین هدف سیاست خارجی ایران را باید غلبه و یا حداقل مدیریت بر بحران‌ها دانست. زیرا سیاست خارجی دو کار ویژه اساسی را عهده دار است. از یکسو باید بتواند تولید کننده قدرت باشد. از سوی دیگر می‌بایست الگویی را ایجاد نماید که زمینه ساز امنیت باشد. به هر میزان که امنیت و قدرت پیوندهای مؤثرتری با یکدیگر داشته باشند، زمینه برای ایجاد ثبات در حوزه منطقه‌ای فراهم می‌شود. لازم به توضیح است که هر گونه ثبات منطقه‌ای دارای کارکرد مرحله‌ای و مقطعی می‌باشد. اگر ثبات کاهش یابد، کشورهای منطقه تلاش خواهند کرد تا امنیت سازی خود را از طریق ائتلاف با دیگران سازماندهی نمایند.

واقعیت‌های حوزه ژئوپلیتیکی ایران بیانگر آنست که پنج حلقه ژئوپلیتیکی در حوزه امنیت ملی ایران قرار دارد. هر حلقه ژئوپلیتیکی به عنوان بخش‌هایی از حوزه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شود. می‌توان این حوزه‌ها را با تقسیم بندی «کانتوری واشپینگل» در مورد سیستم‌های تابع منطقه‌ای هماهنگ نمود. نظریه پردازان یاد شده «سیستم تابع منطقه‌ای Subordinate System» را طراحی نمودند. آنان بخش‌های ژئوپلیتیکی جهان را بر اساس شکل بندی‌های توزیع قدرت در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ بر اساس ۱۵ سیستم تابع منطقه‌ای تقسیم نمودند. بنابراین می‌توان بر اساس الگوی یاد شده و همچنین بر مبنای شاخص‌های ژئوپلیتیکی مرزهای جغرافیایی و امنیتی ج.ا.ا، تقسیم بندی جدیدی را از سیستم تابع منطقه‌ای و همچنین الگوهای موجود در روابط و سیاست خارجی ایران با کشورهای مختلف مورد توجه قرار داد. بر مبنای مدل طراحی شده در مرزهای امنیتی و جغرافیایی ج.ا.ا، می‌توان نشانه‌هایی از تنوع در ۵ حوزه جغرافیایی را مورد ملاحظه قرار داد. بنابراین می‌توان تأکید داشت که لایه همسایگان ایران در روند اجرایی سازی استراتژی تعامل سازنده، بخش‌های ذیل خواهد بود:

**الف- حلقه امنیتی در حوزه خلیج فارس شامل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس**

**ب- حوزه غرب ایران در قالب کشورهای عراق، سوریه، ترکیه، و اردن**

**ج- حلقه قفقاز شامل کشورهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و روسیه**

**د- حلقه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی با توجه به نقش چین و روسیه در این حوزه**

**ه- حوزه شرق ایران بر مدار کشورهای افغانستان، پاکستان و هند**

شواهد نشان می‌دهد که هر یک از حوزه‌های ژئوپلیتیکی یاد شده، با نشانه‌هایی از همگرایی و واگرایی همراه می‌باشد. گسترش همگرایی و کاهش واگرایی را می‌توان به عنوان بخش اجتناب ناپذیر رفتار سیاست خارجی ج.ا.ا در هر منطقه دانست. بنابراین ضرورت‌های استراتژیک امنیت ایجاب می‌کند که زمینه‌های قدرت سازی از طریق ائتلاف و همبستگی با واحدهای هر حوزه جغرافیایی شکل گیرد. به طور کلی اساس سیاست جمهوری اسلامی در ارتباط با همسایگان خود بر این پایه قرار داشته باشد که حفظ امنیت آنها در گرو حفظ امنیت جمهوری اسلامی قرار گیرد. به عبارت دیگر هر نوع تهدید امنیتی جمهوری اسلامی متضمن تهدید امنیتی همسایگان خواهد بود.

واقعیت‌های سیستم تابع منطقه‌ای بیانگر آن است که در هر سیستم، روندهای متعددی وجود خواهند داشت. از جمله این موارد می‌توان در هر حوزه سیاست خارجی ج.ا.ا، بخش‌های متعددی را مورد شناسایی قرار داد. اولین بخش در هر حوزه امنیتی ایران در منطقه پیرامونی مربوط به الگوهای تعامل بر اساس زیر ساخت‌های منطقه‌ای می‌باشد. کشورهایی که در هر حوزه جغرافیایی از مشابهت بیشتری

برخوردار باشند، و یا آنکه نقش هم تکمیلی داشته باشند، قادر خواهند بود تا زمینه‌های مؤثرتری از نقش منطقه‌ای را اعمال نمایند. در این ارتباط می‌توان «بخش مرکزی Core sector» را از سایر بخش‌ها تفکیک نمود. بخش مرکزی به عنوان محور سیاست خارجی سایر اجزاء هر حوزه محسوب می‌شود. به طور مثال در حوزه جغرافیایی خلیج فارس، کشورهای عربی در مرکز حوزه منطقه‌ای محسوب می‌شوند. زیرا آنان از مشابهت و همچنین همبستگی ویژه‌ای در این ارتباط برخوردارند. در حالیکه ایران در حوزه پیرامونی سیستم تابع خلیج فارس قرار دارد. به هر میزان کشورها از همبستگی و انسجام بیشتری با بخش مرکزی برخوردار باشند، حوزه و جایگاه آنان در سیستم تابع منطقه‌ای از مطلوبیت بیشتری برای جمهوری اسلامی برخوردار خواهند بود.

به این ترتیب، حوزه‌های جغرافیایی یاد شده به عنوان محور سیاست خارجی ایران محسوب می‌شوند. در هر منطقه‌ای، ایران دارای منافع خاصی می‌باشد و در عین حال با تهدیدات و فرصت‌های ویژه‌ای مواجه می‌باشد و در نتیجه برای نیل به منافع خود باید استراتژی و الگوی رفتاری مشخصی را تنظیم نماید. بنابراین می‌توان شرایطی را مورد ملاحظه قرار داد که نمادهایی از تنوع در الگوی استراتژیک ایران در حوزه‌های منطقه‌ای وجود خواهد داشت. شرایط محیطی و ضرورت‌های استراتژیک حاکم بر آن، الگوهای مشخصی از رفتار را تبیین می‌کند.

ضرورت‌های استراتژی تعامل سازنده به گونه‌ای است که می‌بایست نسبت به تهدیدات و همچنین فرصت‌های هر حوزه جغرافیایی شناخت مؤثری وجود داشته باشد. بدون وجود شاخص‌های قدرت محور، نمی‌توان ضرورت‌های استراتژیک را سازماندهی نمود. بنابراین می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که بر اساس آن رفتار سیاست خارجی ایران بر اساس الگوی قدرت محور سازماندهی شود. این امر به مفهوم بهره‌گیری از روش‌هایی است که در درون آن مصالحه‌گرایی نیز وجود خواهد داشت. زیرا به هر اندازه زمینه مصالحه‌گرایی ایجاد شود، همبستگی کشورها برای نیل به اهداف استراتژیک افزایش خواهد یافت. این امر می‌تواند نشانه‌هایی از همکاری سازنده برای تبیین مطلوبیت‌های «اتلاف ایران محور» را به نمایش گذارد.

### بخش اول: حوزه خلیج فارس

طی سالهای گذشته، ژئوپلیتیک خلیج فارس به گونه قابل توجهی دگرگون شده است. این امر ناشی از تغییر در معادله قدرت سیاسی می‌باشد. در دهه ۱۹۸۰ کشور آمریکا از الگوی توازن منطقه‌ای استفاده نمود. الگوی یاد شده را می‌توان به عنوان بستری برای کاهش قدرت سیاسی ایران دانست. در دهه ۱۹۸۰، جنگ

تحمیلی عراق علیه ایران را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی منطقه در آینده دانست.

زمانی که قدرت نظامی عراق افزایش یافت، انگیزه‌های جاه طلبی صدام حسین به گونه قابل توجه ارتقاء پیدا نمود. صدام در دوران بعد از جنگ به عنوان نیروی مؤثر منطقه‌ای تلقی می‌شد. صدام در حدود ۲ سال نیروهای نظامی خود را در داخل سرزمین ایران حفظ کرد و تلاش نمود تا فضایی را به وجود آورد که بر اساس آن زمینه‌های اعمال قدرت هژمونیک در خلیج فارس برای دولت عراق فراهم شود. آرزوهای پایان ناپذیر صدام منجر به برهم خوردن تعادل منطقه‌ای گردید. اشغال کویت را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس دانست. شرایط منطقه‌ای به گونه قابل توجهی دگرگون گردید. فضایی ایجاد شد که بر اساس آن گرایش کشورهای منطقه به سوی امریکا افزایش یافت.

در دهه ۱۹۹۰ شاهد رشد همزمان دو نیروی سیاسی مؤثر در منطقه می‌باشیم. از یک سو هژمونیک‌گرایی امریکایی افزایش یافت، رهبران امریکا نیروهای نظامی خود را در خلیج فارس گسترش دادند. نیروهای فرماندهی مرکزی از اقتدار و قابلیت بیشتری برخوردار شدند. شرایطی به وجود آمد که بر اساس آن زمینه‌های وابستگی کشورهای محافظه کار با امریکا افزایش یافت. از سوی دیگر شاهد شکل‌گیری فرایندی می‌باشیم که به موجب آن نیروهای بنیادگرای اسلامی از توان تأثیرگذاری بیشتری برخوردار شدند.

نیروهای یاد شده دارای ماهیت ضد ایرانی بودند. شواهد نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۹۰ ضریب امنیت ملی ایران بیش از هر زمان دیگری با چالش روبرو گردیده بود. این امر را می‌توان به عنوان اقدام پر دامنه نیروهای سیاسی و عملیاتی دانست که دارای ماهیت متفاوتی بودند. اما جهت‌گیری رفتار استراتژیک آنان در عین ضد غربی بودن در مقابله و ستیزش با اهداف استراتژیک ایران نیز قرار داشت.

از زمانیکه عراق توسط نیروهای نظامی و دکترین امنیتی امریکا در شرایط مهار نظامی و استراتژیک قرار گرفت، نیروهای متعارض منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس رشد بیشتری پیدا کردند. در این دوران جمهوری اسلامی ایران تلاش نمود تا سطح جدال‌ها و تعارضات خود را با نیروهای ضد ایرانی کاهش دهد. نقطه عطف چنین روندی را می‌توان در ارتباط با استراتژی اعتمادسازی در رفتارهای منطقه‌ای دانست. این امر در سیاست منطقه‌ای ایران به عنوان ادامه سیاست تنش زدایی در روند کنش‌های منطقه‌ای

محسوب می‌شود.

بنابراین الگوی رفتاری ایران در دهه ۱۹۹۰ را می‌توان به عنوان پاسخی به شرایط و شکل بندی‌های امنیتی خلیج فارس دانست. در این دوران شاهد اجرای سیاست شفاف سازی و اعتمادسازی در روند همکاری‌های منطقه‌ای ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس می‌باشیم، تلاش ایران در دهه ۱۹۹۰ و در اجرای سیاست تنش زدائی منجر به کاهش منازعات گردید. اما این امر با توجه به نفوذ و سلطه بازیگران قدرتمند جهانی در منازعه ضد ایرانی از مخاطرات قابل توجهی برای امنیت ملی ایران برخوردار بود. در دوران موجود، ضرورت‌های جدیدی فراروی امنیت ملی ایران قرار گرفته است. کشورهای منطقه‌ای بیش از گذشته با پدیده امریکایی سازی امنیت خلیج فارس روبرو می‌باشند. شرایطی ایجاد شده است که به موجب آن اسطوره‌های ضد امریکایی در جهان عرب، پویایی‌های خود را از دست داده‌اند. در این روند می‌توان نشانه‌های همکاری گرای جدیدی را در بین کشورهای منطقه مشاهده نمود. زیرا شکل بندی‌های امنیتی دوران گذشته کارآمدی خود را از دست داده است و ما شاهد شکل‌گیری روندی می‌باشیم که می‌توان نشانه‌هایی از تعارض منطقه‌ای با اهداف استراتژیک امریکا را ملاحظه نمود. در این شرایط می‌توان آموزه جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برای غلبه بر بحرانهای منطقه‌ای و ارتقاء سطح امنیت ملی ایران مورد توجه قرار داد.

### الف - ویژگی عمومی کشورهای حوزه خلیج فارس

شکل بندی‌های قدرت در خلیج فارس به گونه‌ای است که می‌توان نشانه‌هایی از غربی شدن را در بین واحدهای منطقه‌ای مشاهده نمود. به موازات چنین فرآیندی شاهد گسترش پتانسیل‌های ناشی از بنیادگرایی سنی می‌باشیم. دو نیروی یاد شده را می‌توان به عنوان نمادهایی از تهدید سیاسی و استراتژیک علیه ایران تلقی نمود. بنابراین استراتژی تعامل سازنده باید بتواند بر دو نیروی یاد شده غلبه کند. نیروهای فوق را می‌توان به عنوان نشانه‌هایی از جدال گرای استراتژیک با ایران دانست. جدال‌هایی که در سطح تصمیم‌گیری و همچنین سطوح زیرساختاری وجود دارد.

برخی از نظریه پردازان منطقه‌ای بر این اعتقاد می‌باشند که چنین ستیزش‌هایی برای مدت طولانی ادامه خواهد یافت. هر یک از دو نیروی متعارض منطقه‌ای بر ضرورت مقابله با ایران تأکید دارند. «دیوید لاش David Lash» بر این اعتقاد می‌باشد که جهان عرب به لحاظ ساختاری، وابستگی عمیق و پردامنه‌ای به دنیای غرب دارد. از زمان جنگ جهانی اول، بسترهای جدیدی برای تأثیرگذاری بر جهان اسلام ایجاد

شد. فروپاشی امپراطوری عثمانی را می‌توان به عنوان بستری مؤثر برای ایجاد وابستگی ساختاری جهان اسلام به کشورهای غربی دانست.

این روند بعد از جنگ دوم جهانی نیز تداوم یافته است. استراتژی کشورهای غربی در کنترل خاورمیانه تنظیم شده است. این امر را می‌توان از دهه ۱۹۵۰ به بعد مشاهده نمود. در این روند، قدرت نظامی و استراتژیک کشورهای خاورمیانه تحت الشعاع اراده سیاسی جهان غرب قرار گرفت. بنابراین می‌توان نشانه‌هایی از کنترل جهان عرب به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس توسط قدرتهای بزرگ غربی را مشاهده نمود.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد، امنیت بخش‌های قابل توجهی از کشورهای حوزه خلیج فارس بر اساس الگوی امنیتی در استراتژی آمریکا و انگلیس قرار گرفته است. شرایط شکل گرفته که بر اساس آن می‌توان نمادهایی از کنترل ژئوپلیتیک را مورد توجه قرار داد. این امر فضای سیاسی و استراتژیک خلیج فارس را تحت تأثیر مولفه‌های غربی و غرب‌گرایی قرار داده است. همچنین شرایطی ایجاد شده است که بر مبنای آن می‌توان آموزه‌های غربی را بر اساس قابلیت‌های نظامی و استراتژیک آمریکا مورد بررسی قرار داد. در شرایط زمانی ۲۰۰۵ می‌توان نشانه‌هایی را مشاهده کرد که بر مبنای آن حضور استراتژیک آمریکا در حوزه کشورهای خلیج فارس افزایش یافته است.

یکی از نظریه پردازان امنیتی خاورمیانه بر این اعتقاد است که وابستگی نظامی و امنیتی کشورهای حوزه خلیج فارس به آمریکا در حدود ۲۰ برابر افزایش یافته است. «آنتونی کوردزمن» بر این اعتقاد است که روند یاد شده به گونه فزاینده‌ای افزایش خواهد یافت. نشانه‌های یاد شده را می‌توان در مولفه‌هایی از جمله پایگاه نظامی، قراردادهای امنیتی، نیروهای نظامی، مداخله‌گری سیاسی و الگوهای تحقق اهداف امنیتی آمریکا مشاهده نمود.

بنابراین کشورهای حوزه خلیج فارس تکیه بی‌چون و چرای امنیتی خود را بر آمریکا در دستور کار قرار داده‌اند. این امر را می‌توان در ارتباط با اقدامات نظامی آمریکا علیه عراق نیز مشاهده نمود. شواهد موجود بیانگر آن است که آمریکا نگران امنیت منطقه‌ای خود در آینده خلیج فارس می‌باشد. کشورهای منطقه‌ای تحت تأثیر اقدامات آمریکا قرار گرفته‌اند. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که در آینده، جلوه‌های جدیدی از تعارض وجود خواهد داشت. این گونه از تعارضات ناشی از هژمونیک‌گرایی آمریکا، محافظه‌کاری ساخت‌های سیاسی منطقه‌ای و همچنین مقاومت‌گرایی نیروهای عربی - اسلامی در کشورهای خلیج

فارس می‌باشد.

بنابراین منطقه خلیج فارس برای ایران از امنیت لازم و مؤثر برخوردار نخواهد بود. نیروهای متضادی در حال شکل‌گیری و ایفای نقش می‌باشند اگرچه با رویکردهای سیاسی و اهداف امنیتی ایران، همکاری و همگامی ندارند در عین حال می‌توانند ختنی‌کننده یکدیگر باشند و در اینصورت لزوماً شرایط سیاسی مخاطره‌آمیزی فراروی ایران و همچنین سایر کشورهای حوزه خلیج فارس قرار دارد. این شرایط صرفاً از طریق جابجایی در معادله قدرت تغییر خواهد کرد.

برای اینکه معادله قدرت در حوزه خلیج فارس دگرگون شود نیاز قابل توجه به امنیت‌گرایی استراتژیک وجود دارد. هم‌اکنون می‌توان نشانه‌هایی از چنین الگویی را مشاهده نمود. اما اجرایی کردن فرایندهای معطوف به تغییر در معادله قدرت را می‌توان از طریق گسترش فضای همکاری جویانه در روابط با بازیگران منطقه‌ای مورد توجه و پیگیری قرار داد. در این ارتباط می‌توان تأکید داشت که تئوری تعامل سازنده می‌تواند بسترهای لازم برای نیل به چنین فرایندی را به وجود آورد.

### اهداف ایران از الگوی تعامل سازنده با کشورهای حوزه خلیج فارس

کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس به گونه مشهودی تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی قرار دارند. «برنارد لوئیس» و «کارل براون» در متون کلاسیک خود بر کاهش جایگاه کشورهای اسلامی در سلسله مراتب قدرت بین‌المللی تأکید نموده‌اند. آنان تلاش پایان‌ناپذیری برای حداکثر سازی قدرت غرب در کشورهای منطقه را عامل افول و کاهش قدرت غرب می‌دانند. در چنین شرایطی تلاش واحدهای غربی برای حداکثر سازی هژمونی بر کشورهای حوزه خلیج فارس مورد توجه قرار می‌گیرد.

به موازات این امر، واحدهای غربی تلاش دارند تا اهداف خود را بر اساس «شکاف‌های منطقه‌ای» اعمال نمایند. آنان بر این امر واقف می‌باشند که بدبینی قابل توجهی در روابط کشورهای عربی با ایران وجود دارد. در چنین شرایطی کشورهای غربی بر گسترش جدال‌ها تأکید نموده و آن را به عنوان زمینه‌ای برای گسترش حوزه نفوذ خود می‌دانند. در حالیکه ضرورت‌های امنیتی ایران ایجاب می‌کند که روند جدیدی در چارچوب استراتژی تعامل سازنده شکل گیرد. بر این اساس، اصلی‌ترین اهداف ایران از پیگیری الگوی جدید در روابط منطقه‌ای را می‌توان به شرح ذیل بیان داشت.

کشورهای غربی در صدد حداکثرسازی شکاف‌های منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس می‌باشند. برای نیل به چنین هدفی، تلاش دارند تا تضاد ایرانی-عربی را افزایش دهند. تا زمانیکه چنین تضادهایی وجود داشته



باشد، امکان انجام همکاری در روابط منطقه‌ای فراهم نمی‌شود. بنابراین اولین و اصلی‌ترین هدف استراتژی تعامل سازنده در سیاست خارجی ایران را می‌توان بازسازی شکاف‌ها از طریق کنترل و مدیریت بحران‌ها دانست.

روند جدید در سیاست خارجی ایران در اوایل دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت. در دوران جدید روابط منطقه‌ای ایران، شاهد شکل‌گیری الگوهای همکاری جویانه منطقه‌ای می‌باشیم.

در این دوران، تضادهای ایران با واحدهای سیاسی حوزه خلیج فارس کاهش یافت. رفتار و روند سیاست خارجی ایران بازسازی گردید. شرایطی ایجاد شد که بر اساس آن می‌توان نمادهایی از همکاری منطقه‌ای را در این حوزه مشاهده کرد. استراتژی تعامل سازنده را می‌توان در راستای ادامه سیاست تنش‌زدائی و اعتمادسازی به صورتی فعالتر دانست. کشورهای حوزه خلیج فارس باید به این احساس برسند که اولاً هیچگونه تهدید امنیتی از ناحیه جمهوری اسلامی متوجه آنها نیست و ثانیاً این باور را پیدا کنند که هر نوع خطری که متوجه امنیت جمهوری اسلامی از ناحیه جنوب گردد موجب به مخاطره افتادن امنیت آنها نیز خواهد گردید.

ایران و کشورهای منطقه‌ای صرفاً در شرایطی می‌توانند در روند تعامل سازنده قرار گیرند که از «منافع مشترک» برخوردار باشند. هویت مشترک به عنوان نمادی از منافع کشورها تلقی می‌شود. بنابراین کشورهای منطقه‌ای صرفاً در شرایطی می‌توانند نقش مشترکی را ایفا نمایند که از «تهدیدات مشترک» برخوردار باشند.

آنچه تحت عنوان مقابله با اسلام‌گرایی در دستور کار آمریکا قرار گرفته است را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از تهدید مشترک در بین کشورهای حوزه خلیج فارس با هویت اسلامی آنها دانست. در این شرایط، کشورهای منطقه‌ای می‌بایست بنیان‌های مشترکی برای همکاری سازنده داشته باشند.

ایران می‌تواند نقش‌های متعدد و متفاوتی را در حوزه خلیج فارس ایفا نماید. در دهه ۱۹۷۰، ایران از نقش پلیس منطقه‌ای برای تثبیت موقعیت خود بهره گرفت. در آن شرایط فضای منطقه‌ای بر اساس همکاری ایران با کشورهای غربی مفهوم می‌یافت. بسیاری بر این اعتقادند که هژمونیک‌گرایی منطقه‌ای ایران را می‌توان بازتاب روابط و گرایش‌های غربی دانست. طبعاً چنین روندی را نمی‌توان در رابطه متفاوتی مورد پیگیری قرار داد.

در دوران موجود، الگوی مؤثر و مطلوب ایران برای ایفای نقش مؤثر در خلیج فارس بر اساس روندهای

موازنه سازی و متعادل سازی روابط شکل می‌گیرد. موازنه سازی منطقه‌ای به مفهوم بهره‌گیری از قدرت مؤثر برای حداکثرسازی توان تمامی کشورهایی است که در یک حوزه جغرافیایی و ژئوپلیتیک قرار دارند.

در الگوی موازنه سازی منطقه‌ای، همکاری‌های شکل گرفته برای کسب هژمونی نمی‌باشد. در این روند الگوهای جدیدی از روابط در دستور کار قرار می‌گیرد. هدف جمهوری اسلامی ایران را باید حداکثرسازی روابط برای نیل به اهداف موازنه سازی و بهم وابستگی منطقه‌ای به جای هژمونیک‌گرایی قرار گیرد.

رهیافت تعامل سازنده در روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس را می‌توان گزینه جدیدی در روابط منطقه‌ای دانست. در اوایل دهه ۱۳۷۰ شاهد بهره‌گیری از الگوی تنش زدایی بودیم. برای تحقق تنش زدایی زمینه برای تغییر ادبیات سیاسی ایران فراهم شد. از سوی دیگر شاهد جلوه‌هایی از مواضع دیپلماتیک بر اساس الگوهای همکاری جویانه بودیم. این روند از سال ۱۳۷۶ و در چارچوب استراتژی اعتمادسازی منطقه‌ای گسترش قابل توجه پیدا نمود. در شرایط موجود، گزینه تعامل سازنده می‌تواند اهداف استراتژیک ایران را برای مقابله با تهدیدات دوران جدید سازماندهی کند. این امر فضای لازم برای حداکثرسازی ظرفیت همکاری بین کشورهای منطقه را به وجود می‌آورد.

تا کنون جلوه‌هایی از امنیت یکجانبه در دستور کار بازیگران تأثیرگذار در خلیج فارس قرار داشته است. شرایط موجود پیگیری شکل جدیدی از روابط بر اساس امنیت مشاع و یا چند جانبه را می‌طلبد. در شرایط موجود واحدهای منطقه‌ای نمی‌توانند بدون مشارکت و همکاری با یکدیگر به امنیت سازی و ائتلاف نایل گردند.

آنچه به عنوان امنیت مشاع مورد توجه قرار می‌گیرد را باید همکاری متقابل و چند جانبه کشورها برای نیل به ثبات منطقه‌ای دانست. از سوی دیگر باید تعریف مشخصی از امنیت و ثبات ارائه شود. امنیت مشاع را می‌توان به مفهوم جلوه‌هایی از همکاری چند جانبه دانست که هر بازیگر بر اساس قابلیت خود مبادرت به همکاری امنیتی می‌نماید.

شواهد موجود نشان می‌دهد که روابط ایران با کشورهای منطقه فاقد همبستگی ساختاری بوده است. شکنندگی موجود در روابط امنیتی را می‌توان ناشی از عدم نهادینه سازی روابط ایران با کشورهای منطقه‌ای دانست. طی سالهای گذشته، بدبینی و سوء ظن در روابط متقابل کشورهای منطقه افزایش یافت.

این امر ناشی از فقدان ساخت‌ها و نهادهایی است که به همبستگی منجر شود. الگوی تعامل سازنده در سیاست خارجی ایران می‌بایست معطوف به «نهاد سازی منطقه‌ای» گردد. در عین حال نباید فراموش کرد که کشورهای حوزه خلیج فارس دارای اختلافات مرزی و سرزمینی هم می‌باشند. در هم تنیدگی فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی را می‌توان از جمله مولفه‌هایی دانست که منجر به تداوم مناقشات می‌شود. اگر جلوه‌های تعارض و منازعه در روابط کشورهای حوزه خلیج فارس تداوم یابد، در آن شرایط نمی‌توان به اجرایی سازی سیاست منطقه‌ای تعامل سازنده امیدوار بود. بنابراین می‌توان بر این امر تأکید داشت که مطلوبیت‌های استراتژیک ایران صرفاً در شرایطی تأمین می‌شود که مکانیزم حل و با کنترل تعارضات در روند ارتقاء سطح روابط و در چارچوب استراتژی تعامل سازنده حاصل گردد.

### توسعه روابط اقتصادی

پتانسیل‌های قابل توجهی در زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای خلیج فارس وجود دارد که جمهوری اسلامی می‌تواند به عنوان یک حوزه‌ای در توسعه روابط خود با این کشورها مورد استفاده قرار دهد. یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های منطقه را می‌توان وجود سرمایه برای توسعه اقتصادی منطقه‌ای دانست. در این شرایط امکان بهینه سازی روابط از طریق توسعه همکاری‌های اقتصادی وجود دارد. حداکثرسازی روابط اقتصادی را می‌توان عامل جانبی در کاهش منازعات منطقه‌ای و در روند سیاست تعامل سازنده دانست. از آنجا که اقتصاد کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس تنها بر پایه تک محصولی قرار گرفته و از امکانات دیگر اقتصادی همچون محصولات کشاورزی برخوردار نیستند، جمهوری اسلامی می‌تواند به عنوان مناسب‌ترین منبع تأمین نیازهای آنها روابط اقتصادی را به حداکثر رسانده و این امر خود موجب کاهش تنش‌های سیاسی و امنیتی می‌گردد. تأمین آب و گاز این شیخ نشین‌ها موجب بهم وابستگی امنیتی کشورهای این حوزه با ایران خواهد شد.

به موازات نهادینه سازی روابط، می‌توان جلوه‌هایی از هنجارسازی امنیتی را در دستور کار قرار داد. به همان گونه‌ای که نهادها عامل تداوم همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی می‌باشند، هنجارها نیز از اهمیت و مطلوبیت ویژه‌ای در قدرت سازی برخوردارند. کشورهای حوزه خلیج فارس دارای زیرساخت‌های نسبتاً مشترک دفاعی و امنیتی می‌باشند. علیرغم چنین شرایطی زمینه برای جدال و طرح موضوعات مناقشه آمیز نیز وجود دارد.

از آنجایی که اتخاذ مواضع سیاسی اغلب این کشورها تحت تأثیر و نفوذ قدرتهای سلطه گر شکل می‌گیرد، خویشتن داری سیاسی و امنیتی آنها نسبتاً محدود می‌باشد، از اینرو می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که بر اساس آن جلوه‌های از تعارض و جدال استراتژیک به گونه‌ای پایان ناپذیر تکرار شود. علت شکل‌گیری برخی از این مناقشات را می‌توان فقدان ادبیات سیاسی و هنجارهای امنیتی مشترک دانست. در این شرایط، ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که زمینه برای تولید هنجارهای همکاری گرای منطقه‌ای و کاهش تنش‌های مقطعی و موضعی فراهم شود.

برای تحقق چنین هدفی نیازمند تولید ادبیات مشترک امنیتی و سیاسی می‌باشیم. به طور کلی توافق در مورد واژه‌ها و ادبیات امنیتی را می‌توان اولین گام برای ارتقاء همکاریهای منطقه‌ای دانست. اصلی‌ترین وظیفه نهادهای منطقه‌ای و ملی در روند تعامل سازنده را می‌توان دستیابی به ادبیات مشترک امنیتی دانست.

طی سالهای گذشته، سمینارهای متعددی توسط نهادهای دیپلماتیک ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس برگزار گردیده است. در اکثر این سمینارها شاهد طرح موضوعات اختلاف برانگیز در روابط متقابل ایران و کشورهای منطقه‌ای بودیم. کشورهای غربی عموماً تلاش دارند تا ادبیاتی را مطرح نمایند که منجر به حداکثرسازی شکاف امنیتی بین ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس گردد. این امر می‌بایست از طریق مدیریت همایش‌های منطقه‌ای در قالب کنفرانس‌های علمی و مراودات دیپلماتیک بازسازی گردد. در صورت شکل‌گیری چنین فرآیندی می‌توان شرایطی را مورد ملاحظه قرار داد که ضرورت‌های استراتژی تعامل سازنده بتواند به عنوان ابزاری برای حداکثرسازی توافق کشورهای منطقه در مورد رهیافت‌های امنیتی بهره برداری نماید. اگر کشورهای منطقه در ارتباط با ادبیات امنیتی به توافق نسبی دست یابند، در آن شرایط الگوی تعامل سازنده می‌تواند زمینه حل تدریجی منازعات را فراهم نماید. این امر به عنوان زیر ساخت و پیش شرط استراتژی تعامل سازنده محسوب می‌شود. از طرف دیگر و در این رابطه نباید نقش عربستان سعودی را به عنوان قدرت برتر در شورای همکاری خلیج فارس از نظر دور داشت. طبیعتاً هر نوع همگرایی بیشتر با عربستان سعودی تأثیر مستقیم بر همگرایی چند جانبه با سایر کشورهای حوزه خلیج فارس خواهد داشت.

### بخش دوم: الگوی رفتاری ایران در چارچوب حوزه غرب (حلقه عراق)

حوزه مرزهای غربی ایران همواره مخاطرات امنیتی فراگیری را برای کشورمان به وجود آورده است. این

امر ناشی از ماهیت سیاسی و ساختار کشورهای حوزه مرزهای غربی می‌باشد. برخی از کشورهای حوزه غربی در سیستم تابع خلیج فارس تعریف می‌شوند. از جمله این کشورها می‌توان به عربستان و عراق اشاره داشت. برخی دیگر در چارچوب پیمان‌های غرب محور مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. ترکیه به عنوان عضوی از پیمان آتلانتیک شمالی محسوب می‌شود. برخی دیگر از کشورها نیز در حلقه تعارضات منطقه خاورمیانه قرار دارند. کشورهای سوریه، اردن، و مصر از جمله این کشورها تلقی می‌شوند.

ویژگی تمامی کشورهای یاد شده آنست که در محیط بحرانی ایفای نقش می‌کنند. بنابراین به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر حامل بحرانهای سیاسی، استراتژیک و ساختاری می‌باشند. اغلب کشورهای یاد شده، الگوی تعامل بحران آفرین را با جمهوری اسلامی ایران در دستور کار قرار داده‌اند. این امر طی سالیان گذشته وجود داشته است. در شرایط موجود نیز پیچیدگی‌های امنیت منطقه‌ای به گونه‌ای است که می‌توان نمادهایی از تهدید و جدال کشورهای این حوزه علیه ایران را مشاهده نمود. کشورهای یاد شده تمایلی به حداکثر سازی قدرت داشته و در این ارتباط سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را به عنوان تهدیدی علیه خود تلقی می‌کنند. بنابراین می‌توان بر این امر تأکید داشت که حوزه مرزهای غربی ایران با جدالهای امنیتی بیشتر و فراگیرتری همراه بوده است. در عین حال تحولات اخیر در کشورهای ترکیه و عراق با روی کار آمدن اسلام گرایان در ترکیه و با سقوط صدام و پیروزی شیعیان در انتخابات اخیر زمینه‌های مساعدی برای همگرایی امنیتی و کاهش جدال‌ها و تعارضات قبلی فراهم نموده است.

در چنین شرایطی، اجرایی سازی تعامل سازنده امری تحقق پذیر می‌باشد. زیرا برای تحقق تعامل سازنده می‌بایست وجه مشترک سیاسی یا امنیتی وجود داشته باشد. این امر در چارچوب تئوری همکاری‌های منطقه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تحولات رخ داده در غرب ایران زمینه مناسبتری برای اجرای تعامل سازنده فراهم نموده است. به طوری که عناصر تهدید آمیز به نوعی فرصت‌ها تغییر وضعیت داده است.

در ترکیه با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه بر پایه اسلام گرایی گرایش به برقراری رابطه حسنه با جمهوری اسلامی افزایش یافته است. اگر چه دولت اردوغان محدودراتی در داخل داشته و همچنان ارتش لائیک ترکیه می‌تواند مشکل ساز باشد ولی باید گفت که تا زمان حاکمیت این دولت تهدیدی متوجه ایران نیست و این دو دولت می‌توانند از فرصت به دست آمده بهره برداری لازم را نموده و با گسترش و استحکام روابط اقتصادی و فرهنگی زمینه همگرایی بیشتر و در درازمدت را فراهم نمایند. از طرف دیگر

وجود منافع مشترک دو کشور در عراق در برخورد با کردها و جلوگیری از تجزیه عراق این دو دولت را به هم نزدیکتر می‌نماید. اتصال لوله گاز به ترکیه و فروش گاز به این کشور و همچنین توسعه روابط تجاری موجب همگرایی بیشتر دو کشور خواهد شد. از طرف دیگر ترک‌ها برای برقراری هر نوع ارتباطی با آسیای مرکزی و قفقاز نیاز به استفاده از مسیر ترانزیت ایران دارند و این امر نیز خود بر نیاز ترکیه به حسن روابط با جمهوری اسلامی و حفظ امنیت کشور می‌افزاید به طوری که هر نوع تهدیدی از ناحیه قدرت‌های بزرگ همچون امریکا موجب بهم خوردن امنیت ترکیه نیز خواهد شد و به همین علل حتی در دوران قبل از روی کار آمدن اسلام گرایان بویژه دوران اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دولت ترکیه علیرغم وجود پایگاه‌های امریکایی در آن کشور و نفوذ امریکا بر ساختار نظامی ترکیه اجازه ندادند آن کشور به عنوان مرکزی برای تهدید و به مخاطره انداختن امنیت ملی ایران مورد بهره برداری قرار گیرد.

شرایط عراق بعد از اشغال نظامی توسط امریکا و انگلیس و همچنین سقوط صدام تفاوت اساسی با گذشته پیدا کرده است. کشوری که به عنوان تهدید جدی و اولیه برای جمهوری اسلامی مطرح بوده و هشت سال جنگ خسارت بار را بر این کشور تحمیل کرده است اینک شرایط بسیار پیچیده‌ای پیدا کرده است که ترکیبی از فرصت‌ها و تهدیدهای جدی را فراهم کرده است. از یک طرف امریکا با اشغال عراق آمده بود که در واقع حلقه محاصره خود را بدور ایران تنگ‌تر نماید ولی با ناکامی‌های پی در پی و فرو رفتن در باتلاق عراق مترصد فراهم شدن شرایطی است که از این گرفتاری خلاصی یابد. طرح دموکراتیزه کردن عراق بر خلاف پیش بینی‌های آنها موجب فراهم شدن موفقیتی برای روی کار آمدن حکومتی با اکثریت شیعه گردید که قطعاً روابط مطلوب را با جمهوری اسلامی برقرار خواهد کرد. از طرف دیگر مخالفت همسایگان عراق با تجزیه این کشور و حساسیت جدی که دولت ترکیه مبنی بر جلوگیری از افزایش قدرت و خودمختاری کردهای عراق دارد زمینه تجزیه این کشور را نیز از بن برده است. مقاومت‌های مسلحانه‌ای که از ناحیه اقلیت عرب اهل سنت علیه امریکاییان در مناطق سنی نشین شکل گرفت امکان بهره برداری از این قوم مبنی بر ایجاد جنگ داخلی به یأس تبدیل شده است. از طرف دیگر به علت رفتار نفرت انگیزی که امریکایی‌ها در عراق در برخورد با مردم عراق داشته‌اند زمینه‌ای برای استقرار دائم آنها در این کشور در طولانی مدت برای ایجاد پایگاه‌های نظامی که می‌تواند تهدیدی برای ایران باشد کاهش یافته است. در عین حال با توجه به خسارت‌های عمیق وارده بر مردم این کشور و نیازی

که به همکاری با جمهوری اسلامی وجود دارد بویژه جذب زوار ایرانی برای زیارت عتبات عالیات که خود موجب رونق اقتصادی و اشتغال می‌گردد موجب تحول گسترده‌ای در مناطق شیعه نشین به وجود خواهد آورد. جمهوری اسلامی آمادگی لازم را باید در برقراری ارتباطات تنگاتنگ اقتصادی و فرهنگی با همه گروههای عراقی اعم از کرد و عرب و شیعه و سنی فراهم آورد البته این کار باید با ظرافت خاص و تأمل زیادی صورت گیرد تا از تحریک دولت‌هایی همچون عربستان سعودی و اردن که از ایجاد یک قدرت مستقل شیعی متشکل از ایران، عراق، سوریه و لبنان نگران هستند پرهیز گردد.

جمهوری اسلامی ایران در شرایطی می‌تواند به اهداف استراتژیک خود نائل گردد و سیاست تعامل سازنده را در این حوزه در دستور کار خود قرار دهد که زمینه برای حداقل سازی تهدیدات وجود داشته باشد.

کانتوری و اشپگل چنین شرایطی را در قالب «انسجام منطقه‌ای Regional Cohesion» مورد ارزیابی قرار می‌دهند. در گذشته حوزه مرزهای غربی ایران به لحاظ انسجام اجتماعی و ساختاری بسیار شکننده بوده‌است ولی بتدریج این شرایط در حال تغییر بوده و روند معکوس پیدا کرده است.

انسجام ساختاری به عنوان زیربنای تعامل سازنده محسوب می‌شود. چنین فرایندی می‌تواند بنیانهای لازم برای همکاری مؤثر کشورها را فراهم سازد. انسجام در شرایطی ایجاد می‌شود که کشورهای حوزه غربی یا در ارتباط با اهداف استراتژیک خود دارای «مشابهت الگویی» باشند، و یا آنکه نقش ملی هر کشور در حوزه سیاست خارجی با اهداف و الگوی سایر کشورها ترکیب شوند. در این شرایط، می‌بایست زمینه برای شکل‌گیری «الگوی هم‌تکمیلی استراتژیک» فراهم شود. به این ترتیب می‌توان با بهره‌برداری از شرایط موجود به حداکثرسازی همگرایی نائل گردیده و تعامل سازنده را در حوزه سیاست خارجی به وجود آورد.

شواهد اخیر بیانگر آنست که طی سالهای آینده، جدال‌های منطقه‌ای علیه سیاست خارجی ایران کاهش می‌یابد.

### ۱- الگوی تعامل سازنده ایران با کشور عراق

عراق از جایگاه ویژه‌ای در بین کشورهای عربی برخوردار است. شواهد موجود بیانگر آن است که در گذشته بخش عمده‌ای از تضادها و تعارضات ایران و اعراب از سوی کشور عراق اجرایی و عملیاتی می‌شد. گراهام فولر بر این اعتقاد است که عراق از نظر ژئوپلیتیکی در خط مقدم میان ایران و اعراب قرار

گرفته است. بنابراین علیرغم تأثیرات عمیق و دو جانبه فرهنگی دو کشور، می‌توان شاهد احساسات قوی، فرهنگی و سیاسی خصومت آمیز میان واحدهای یاد شده بود.

تضادهای سیاسی را می‌توان به عنوان انعکاس تعارضات فرهنگی و تاریخی دانست. این امر در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به نقطه اوج خود رسید. روندی ایجاد گردید که زمینه‌های منازعه در ابعاد سیاسی، اجتماعی، امنیتی و نظامی فراهم گردید. قدرتهای بزرگ توانستند روند یاد شده را تشدید نمایند. جلوه‌هایی از همکاری گرایبی امریکا و اتحاد شوروی با عراق به وجود آمد. این امر منجر به شکل گیری جنگ هشت ساله شد.

هم اکنون دولت عراق با بحرانهای متعددی روبرو می‌باشد. امریکایی‌ها تلاش دارند تا روند دولت سازی را در عراق بر اساس مدل امریکایی تحقق بخشند. شرایطی ایجاد شده است که می‌توان نشانه‌های جدال استراتژیک در روابط امریکا و کشورهای همسایه عراق به ویژه ایران را مشاهده نمود. این امر بازتاب اشغال عراق توسط نیروهای امریکایی می‌باشد.

در شرایط موجود، اجرایی سازی الگوی تعامل سازنده با عراق تحت تأثیر مولفه‌های متعددی می‌باشد. ایران تلاش دارد تا محدودیت هایی را برای توسعه طلبی امریکا به وجود آورد. به هر میزان امریکا از قابلیت بیشتری در عراق برخوردار شود. میزان مداخلات نظامی آن کشور در حوزه پیرامونی مرزهای عراق افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی می‌توان روندی را مورد ملاحظه قرار داد که بر مبنای آن زمینه‌های تعارض استراتژیک امریکا با سایر کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران افزایش یابد. این امر با اهداف ایران از تعامل سازنده در حوزه منطقه‌ای در تعارض است. به طور کلی نیل به تعامل سازنده با عراق در شرایطی شکل می‌گیرد که فضای محیطی مساعد و مناسب برای همکاری و مشارکت گرایبی وجود داشته باشد. این امر نیازمند شرایط و شکل گیری مولفه‌های ذیل می‌باشد.

### الف - تداوم چالش‌های منطقه‌ای و ساختاری در عراق

اگر چالش‌های فراروی امریکا افزایش یابد، در آن شرایط می‌توان نشانه‌های مشخصی از انعطاف امریکا در برابر فرآیندهای منطقه‌ای را مشاهده نمود. در چنین شرایطی می‌توان تأکید داشت که فرایندهای چالش‌زا منجر به کاهش مداخله گری امریکا در این حوزه گردد.

بنابراین می‌توان شرایطی را در روند دیپلماتیکی مورد پیگیری قرار داد که منجر به همگرایی کشورهای منطقه‌ای برای چالش آفرینی در برابر مداخله گری امریکا گردد.



### ب - مشارکت گرای شیعیان در روند دولت سازی

حمایت از شیعیان به عنوان یکی از اصلی ترین اهداف استراتژیک ایران در عراق می باشد. تمامی کشورهای عربی از ایران به عنوان عامل بر هم زننده ثبات منطقه ای یاد می کنند. این امر بیانگر آنست که شیعیان می توانند نقش مؤثری در آینده سیاسی عراق و خاورمیانه ایفا نمایند.

روند حمایت از شیعیان عراق می بایست بر اساس ادبیات و الگوهای نرم افزاری انجام پذیرد. تأکید بر ادبیات مشارکت گرا و حمایت از فرآیندهای دموکراتیک را می توان به عنوان نشانه ای از فضا سازی منطقه ای برای دفاع از حقوق شیعیان عراقی دانست. به هر میزان عراق در روند همکاری گرای سازمان یافته با ایران قرار گیرد تهدیدات تاریخی و سیاسی آن کشور کاهش می یابد.

### ج - مشروط سازی حضور منطقه ای امریکا در عراق

جلوه دیگری از رفتار دیپلماتیک ایران باید در تعامل با قدرت های بزرگ انجام شود. بازیگران منطقه ای با حضور و ایفای نقش ایران در عراق هماهنگی و همگونی ندارند. آنان از الگوهایی حمایت به عمل می آورند که بسترهای لازم برای جدال با ایران را به وجود آورد.

در این شرایط به کارگیری روش های یکجانبه نمی تواند مطلوبیت مؤثری را برای ایران ایجاد کند. از این رو می توان تعاملی از ایفای نقش ملی ایران را در تعامل با واحدهای بین المللی و همچنین کشورهای منطقه ای به وجود آورد.

تعامل گرای ایران می تواند نمادهایی از همکاری منطقه ای با بازیگران بین المللی را به وجود آورد. این امر از طریق تولید قدرت امکان پذیر می باشد. اگر ایران توجه چندانی به نقش ملی خود نداشته باشد، در آن شرایط با شکل جدیدی از بحران وجدال روبرو می شود. تولید قدرت منطقه ای از طریق تعامل با بازیگران درون ساختاری این کشورها شکل می گیرد. بدون نشانه های قدرت سازی نمی توان سایر بازیگران را وادار به پذیرش جایگاه ایران نمود.

### د - فعال سازی ابزارهای رسانه ای در روند تعامل سازنده با عراق

رسانه ها به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر ایران جهت ایفای نقش منطقه ای و بین المللی محسوب می شود. کشورهایی که نسبت به قالب های جنگ نرم توجهی نداشته باشند، نمی توانند نقش مؤثری در قدرت سازی و تعامل منطقه ای ایفا نمایند. طی سالهای گذشته، ایران توانست تلاش قابل توجهی را برای تعامل با گروه های عراقی و همچنین جامعه عراق ایفا نماید. عراقی ها از قابلیت مؤثری برای جنگ رسانه ای علیه

ایران برخوردار بودند. به این ترتیب ایران نیز تلاش نمود تا اهداف استراتژیک خود را در زمان تعارض با عراق از طریق رسانه‌ها منتقل نماید.

در شرایط موجود، جامعه عراقی می‌تواند تحت تأثیر ادبیات و رویکردهای سیاسی ایران قرار گیرد. به هر میزان جامعه ایرانی از قابلیت رسانه‌ای بیشتری برخوردار باشد، از تأثیرگذاری دیپلماتیکی مؤثرتری نیز بهره‌مند خواهد شد.

در شرایط موجود، شبکه العالم به عنوان یکی از ابزارهای قدرت ملی ایران در عراق و سایر کشورهای عربی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنچه از طریق شبکه العالم منتشر می‌شود، به عنوان مواضع اجتماعی ایران محسوب می‌گردد. بنابراین به موازات آسیب‌پذیری‌های تکنولوژیک در انتقال اخبار و اهداف سیاسی، ممکن است دولت ایران با آسیب‌های ناشی از انتقال ادبیات سیاسی و استراتژیک روبرو شود. در شرایط موجود، العالم می‌تواند به عنوان شبکه‌ای مرفقی محسوب گردد که از جنبش‌های اجتماعی در جامعه عرب و همچنین دموکراسی در عراق حمایت بعمل آورد.

## ۲- الگوی تعامل سازنده ایران با ترکیه

ترکیه از جمله کشورهای خاورمیانه‌ای محسوب می‌شود که برای کسب هژمونی منطقه‌ای چالش‌های مؤثری را با کشورهای همانند ایران و عربستان داشته است. فرهنگ سیاسی در ترکیه همانند سایر کشورهای که دارای امپراطوری جهانی بوده‌اند، مبتنی بر برتری‌طلبی می‌باشد. به همین دلیل است ادبیات سیاسی و الگوی امنیتی ترکیه در مقابله با کشورهای منطقه‌ای خاورمیانه به ویژه واحدهای اسلامی سازماندهی شده است.

در دوران بعد از جنگ دوم جهانی، ترکیه تلاش نمود تا موجودیت خود را بر اساس همکاری‌گرایی با غرب سازماندهی نماید. در این دوران، امریکا به عنوان اصلی‌ترین اهرم سیاسی و استراتژیک حمایت‌کننده محسوب می‌شد. زمانیکه ترکیه در سال ۱۹۴۷ با چالش‌های ناشی از اقدام کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی روبرو شد، امریکایی‌ها در چارچوب دکترین ترومن از امنیت ملی ترکیه در برابر جدال‌های استراتژیک اتحاد شوروی حمایت بعمل آوردند.

از سال ۱۹۴۹، ترکیه به عضویت ناتو درآمد. امریکا تلاش داشت تا محور کشورهای ضد کمونیستی را فراتر از آتلانتیک شمالی به حوزه مدیترانه شرقی گسترش دهد. همکاری‌گرایی ترکیه و امریکا منجر به کسب درآمدهای اقتصادی قابل توجهی برای ترکیه گردید. این امر توانست بخشی از نیازهای اجتماعی و

امنیتی ترکیه را تأمین نماید. نظامیان ترکیه نقش مؤثری در سازماندهی قدرت ملی دارا می‌باشند. آنان در مقاطع زمانی مختلف تلاش نموده‌اند تا فضای موجود منطقه‌ای را از طریق همکاری گرایبی با امریکا و ارتقاء موقعیت امنیتی خود بازسازی نمایند. این امر منجر به تثبیت موقعیت ترکیه در بین کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو گردید. از دهه ۱۹۵۰ به بعد، ترکیه توانست روابط خود با امریکا، کشورهای اروپایی و همچنین کشورهای اسلامی خاورمیانه را متعادل سازد.

جهت گیری سیاسی و استراتژیک ترکیه، ماهیت غرب محور داشته و در نتیجه تمایل چندانی به همکاری امنیتی با سایر کشورها ندارد. ترک‌ها تمایل دارند تا روابط خود را از طریق همکاری‌های اقتصادی با کشورهای خاورمیانه تثبیت نمایند.

از زمان فروپاشی نظام دو قطبی، موقعیت ترکیه با تغییراتی روبرو گردید. در این شرایط، مقامات سیاسی و امنیتی ترکیه، جایگاه خود را از طریق تعامل با کشورهای منطقه‌ای بازسازی نمودند. در سال ۱۹۹۴، کشورهای ترکیه و اسرائیل پیمانهای متعدد اقتصادی و امنیتی را منعقد نمودند. برخی از بندهای این پیمان محرمانه می‌باشد. اما واقعیت‌های استراتژیک بیانگر آنست که اسرائیل تلاش دارد تا تنگناهای جغرافیایی خود را از طریق همکاری امنیتی با ترکیه بازسازی نماید. تا چنانچه این دولت بخواهد عملیات ضربتی ویژه‌ای علیه کشورهای اسلامی بویژه ایران در دستور کار خود قرار دهد، این امر از طریق مشارکت امنیتی اسرائیل و ترکیه انجام پذیرد.

کشور امریکا تلاش دارد تا فعالیت‌های ترکیه را به حوزه‌های منطقه‌ای منتقل نماید. امریکایی‌ها بر این اعتقادند که ترکیه می‌تواند نقش سیاسی و ژئوپلیتیکی مؤثری را ایفا نماید. بنابراین در شرایطی که زمینه برای همکاری‌های منطقه‌ای فراهم گردید، می‌توان از نشانه‌های قدرت سازی الگویی و هنجارهای ترکیه جهت کنترل رفتار کشورهای خاورمیانه استفاده نمود. امریکایی‌ها قرارداد ترکیه و اسرائیل را همکاری برای دموکراسی می‌نامند. در حالیکه این پیمان در چارچوب تعامل نظامیان و مجموعه‌ای سازماندهی گردیده است که زمینه‌های نظامی گری و بحران سازی را در ترکیه به وجود می‌آورند.

به قدرت رسیدن اسلام گرایان در ترکیه منجر به شکل گیری این ذهنیت گردید که روندهای جدیدی در سیاست خارجی ایران در حال شکل گیری است، در حالیکه اسلام گرایان ترکیه همچنان تحت تأثیر ساختارهای سیاسی و امنیتی آن کشور می‌باشند.

اسلامگرایان ترکیه، توسعه روابط با اروپا را نشانه افزایش سطح موقعیت خود می‌دانند. با توجه به

موفقه‌های یاد شده می‌توان به این جمع بندی رسید که الگوی تعامل سازنده با ترکیه دارای محدودیتهای قابل توجهی می‌باشد. در این ارتباط، مکانیزم تعامل سازنده ایران با ترکیه به شرح ذیل تبیین می‌شود.

### الف - گسترش همکاری‌های اقتصادی

کشور ترکیه نیاز وافر به گسترش همکاری‌های اقتصادی با کشورهای منطقه دارد. این کشور طی سالهای ۱۹۸۰ به بعد تلاش نمود تا نیازهای استراتژیک و امنیتی خود را از طریق حداکثرسازی رشد اقتصادی مورد پیگیری قرار دهد. این امر به عنوان بستری برای همکاری گرای منطقه‌ای محسوب می‌شود.

در این روند باید تلاش داشت تا معادله همکاری‌های اقتصادی در قالب ضرورت‌های سیاسی، امنیتی و منطقه‌ای سازماندهی شود. به هر میزان که فعالیت‌های منطقه‌ای ماهیت چند گانه داشته باشد، از پایداری و مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهد بود. بنابراین ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند تا حوزه همکاری‌های اقتصادی به سایر عرصه‌ها تعمیم یابد.

### ب - فعال سازی حوزه‌های همکاری امنیتی

ایران و ترکیه دارای حوزه‌های امنیتی مشخصی می‌باشند که برای برطرف سازی تهدیدات نیاز قابل توجهی به مشارکت با سایر بازیگران دارند. از این رو ترکیه و ایران نمیتوانند نیازهای امنیتی خود را به گونه موردی و بدون مشارکت گرای برطرف نمایند. ترکیه با بحران قومی روبرو بوده و این امر زمینه بحران هویت را فراهم میسازد. برای مقابله با چنین تهدیداتی نیاز امنیتی ترکیه به جمهوری اسلامی ایران نسبتاً گسترده می‌باشد. از سوی دیگر، منافقین و برخی از گروه‌های کرد ایرانی به عنوان عناصر ضد امنیت ملی محسوب می‌شوند که از طریق همکاری‌های امنیتی با ترکیه می‌توان به نتایج مؤثری نایل گردید.

### ج - منطقه گرایی استراتژیک در جهت مدیریت بحرانهای منطقه‌ای

در حوزه پیرامونی مرزهای ترکیه و ایران نمادهایی از بحرانهای منطقه‌ای وجود دارد. این بحران‌ها دارای ریشه‌های اجتماعی بوده، توسط دولت‌های منطقه‌ای گسترش می‌یابند و بر اثر مداخله قدرتهای بزرگ تشدید میشوند. برای کاهش تهدیدات ناشی از بحرانهای منطقه‌ای، می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که زمینه‌های حداکثر سازی مشارکت منطقه‌ای برای مدیریت بحران حاصل گردد.

همکاری ایران و ترکیه در چارچوب بحرانهای منطقه‌ای، می‌بایست بر اساس جلوه‌هایی از مصالحه گرایی سازماندهی شود. بدون مصالحه گرایی نمی‌توان به نتایج مؤثری نایل گردید. این امر را می‌توان به عنوان

زمینه‌ای از همکاری‌های متقابل امنیتی ایران و ترکیه دانست.

#### د - بهره‌گیری از ادبیات سیاسی همکاری گرا

بسیاری از نشریات ترکیه تلاش دارند تا سطح جدال ایران و ترکیه را افزایش دهند. این امر از طریق برجسته‌سازی مواضع و ادبیات سیاسی گروه‌های مختلف در ایران انجام می‌پذیرد. چنین روندی منجر به تهییج افکار عمومی ترکیه علیه منافع و اهداف استراتژیک ایران می‌شود.

برای غلبه بر چنین محدودیت‌هایی، می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که زمینه‌های همکاری متقابل اقتصادی به همراه تولید ادبیات سیاسی همکاری جویانه فراهم شود. اگر جدال‌های سیاسی به حوزه‌های مطبوعاتی و رسانه‌ای منتقل شود در آن شرایط زمینه سیاسی زدگی در رفتار و کنش اجتماعی ایران و ترکیه به وجود می‌آید.

#### ه - گسترش همکاری‌های اقتصادی در قالب سازمان همکار بیهای اقتصادی

ترکیه به عنوان یکی از کشورهای منطقه‌ای محسوب می‌شود که تلاش قابل توجهی را برای گسترش حوزه نفوذ خود انجام می‌دهد. ترک‌ها بر این اعتقاد می‌باشند که اگر زمینه‌های همکاری اقتصادی آنان فراتر از مرزهای جغرافیایی شان باشد، بنابراین در آن شرایط می‌توانند به حداکثر مطلوبیت اقتصادی و استراتژیک نایل گردند.

بنابراین مقامات ترکیه از آمادگی لازم برای همکاری‌گرایی اقتصادی و استراتژیک با ایران و در چارچوب نهادهای اقتصادی منطقه‌ای برخوردار است. این امر را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثر سازی ارتباطات و مشروط‌سازی تعامل ایران و ترکیه در ارتباط با موضوعات امنیتی و استراتژیک منطقه‌ای دانست. نیازهای اقتصادی ترکیه به گونه‌ای است که انعطاف‌پذیری لازم در سایر حوزه‌ها را انجام خواهد داد.

#### و - موازنه سازی در امور منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز

ترکیه تلاش دارد تا روابط خود را با کشورهای حوزه آسیای مرکزی را به حداکثر ظرفیت عمل ارتقاء دهد. آنان بر این اعتقاد می‌باشند که کشورهای یاد شده از امکانات و مطلوبیت‌های لازم برای ایجاد ساخت‌های پایدار اقتصادی و امنیتی برخوردارند. شواهد موجود بیانگر آن است که ترکیه به عنوان یکی از رقبای ژئوپلیتیکی ایران در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز محسوب می‌شود. به این ترتیب وجود چنین شاخص‌هایی را می‌توان به عنوان یکی از عوامل تنش و تعارض در روابط متقابل ایران و ترکیه دانست.

رقابت هایی که ماهیت اقتصادی و ایدئولوژیک داشته و در روند تحولات منطقه‌ای به رقابت‌های ژئوپلیتیکی نیز تبدیل شده است.

برای عبور از چنین محدودیت هایی، می‌توان تأکید داشت که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز روابط منطقه‌ای خود با ایران را متعادل نمایند. متعادل سازی روابط کشورهای منطقه‌ای در حوزه جغرافیایی آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان به عنوان یکی از ضرورت‌های استراتژیک ایران در توسعه روابط منطقه‌ای دانست. اگر ترکیه به هژمونیک گرایی منطقه‌ای دست یابد، در آن شرایط چالش‌های بیشتری بین دو کشور ایران و ترکیه ایجاد خواهد شد. ترک‌ها باید بر این امر واقف باشند که مطلوبیت آنان از طریق همکاری گرایی استراتژیک با ایران حاصل خواهد شد. عرصه دیپلماتیک ایران و ترکیه باید بتواند نیازها و ضرورت‌های جمهوری اسلامی ایران را تأمین نماید.

### بخش سوم: حوزه قفقاز

شکل‌بندی قدرت در حوزه قفقاز با ناپایداری‌های قابل توجهی همراه می‌باشد. این امر ناشی از عوارض و پیامدهای فروپاشی ساختاری در اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. شرایط موجود به گونه‌ای است که می‌توان نشانه‌هایی از جدال سیاسی و رقابت برای قدرت را در حوزه مرزهای شمالی (روسیه) و شمال غرب (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) مشاهده نمود. این رقابت‌ها به گونه مؤثری بر روابط و معادله قدرت ایران تاثیر بر جای خواهد گذاشت.

روندهای موجود در ساختار منطقه‌ای به گونه‌ای می‌باشد که می‌توان نشانه‌هایی از همکاری و تعارض را بین حلقه قفقاز با روندهای سیاست خارجی ایران مشاهده نمود. خلا قدرت در حوزه قفقاز منجر به افزایش سطح مداخله گری نیروهای خارجی گردیده است. نیروهای مداخله گر جدید در حوزه قفقاز را باید کشورهای امریکا، اتحادیه اروپا، اسرائیل و ترکیه دانست.

علاوه بر نیروهای یادشده، می‌توان سطح جدیدی از نیروهای فراملی «Sub Nation Force» را مشاهده نمود. نیروهای دیگری که ماهیت درون ساختاری داشته و در کشاکش قدرت در صدد تأثیر گذاری بودند.

در این حوزه شکل جدیدی از روابط به وجود آمده که می‌توان نشانه‌های پایداری روابط را مشاهده نمود. در این روند، نیروهای مداخله گر بین المللی در سطح فراگیرتری اعمال رویه نموده و فشارهای سیاسی جدیدی را بر ساختار قدرت منطقه‌ای وارد نموده‌اند. این امر منجر به دگرگونی در معادله قدرت ایران با

کشورهای یادشده گردیده است. در این رابطه، ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که سطح جدیدی از روابط در حوزه تعاملات منطقه‌ای ایران و کشورهای حوزه قفقاز ایجاد شود. اهمیت قفقاز شمالی و مناطق ماوراء قفقاز در دوران نظام دو قطبی بر این اساس شکل گرفته بود که ثبات منطقه‌ای در حوزه مرزهای سیاسی و امنیتی ایران وجود داشت. در شرایط بعد از فروپاشی، شاهد تغییراتی در معادله قدرت منطقه‌ای می‌باشیم. زیرا با توجه به ایفای نقش نیروهای مداخله‌گر بین‌المللی و همچنین نیروهای چالش‌گر داخلی شاهد ظهور سطح جدیدی از جدال ژئوپلیتیکی و امنیتی می‌باشیم. بنابراین باید تاکید داشت که هدف سیاست خارجی ایران در دوران موجود را کنترل جدال‌های منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی دانست. این امر از طریق مدیریت بحران صورت می‌گیرد. تعامل سازنده به مفهوم جلوه‌هایی از ارتباط چندسطحی برای ایفای نقش و ایجاد تعادل در حوزه رفتاری می‌باشد.

به طور کلی باید تاکید داشت که مداخله‌گرانی مبتنی بر «مدل دومینو» می‌باشد. اگر سطح مداخله‌گری کشورهای یادشده افزایش یابد، زمینه برای افزایش فشارهای سیاسی و بین‌المللی بر ساختار قدرت ایران بیشتر می‌گردد. این امر بازتاب‌های مخربی برای اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران ایجاد می‌کند.

بنابراین ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که ایران با روسیه و کشورهای حوزه قفقاز به تفاهمی برسند که بر اساس تعامل چندجانبه با کشورهای منطقه حضور بازیگران مداخله‌گر و نیروهای حاشیه‌ای را در این حوزه کاهش دهد. بر این اساس می‌توان اهداف ایران از انجام تعامل سازنده با روسیه و حوزه قفقاز را در چارچوب ذیل مورد توجه قرار داد:

### ۱- اهداف ایران از تعامل سازنده با کشورهای روسیه و حوزه قفقاز

تعامل با کشورهای بحرانی از اهمیت ویژه‌ای برای امنیت ملی ایران برخوردار است. ضرورت‌های امنیت ملی ایران ایجاب می‌کند که فضای سیاسی و بین‌المللی برای بازسازی محیط بحرانی را در دستور کار خود قرار دهد. در شرایطی که محیط امنیتی با شاخص‌هایی از جمله بحران، ستیزش و چالش‌های متفاوت و چند جانبه روبرو می‌شود، ضرورت مدیریت بحران امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

بنابراین الگوی رفتاری ایران در برخورد با کشورهای منطقه، مبتنی بر جلوه‌هایی از مدیریت بحران خواهد بود. در این شرایط، ایران همه مطلوبیت‌های سیاست خارجی خود را مورد پیگیری قرار نمی‌دهد بلکه جلوه‌هایی از همکاری‌گرایی و مصالحه‌گرایی در برخورد با محیط بحرانی ایجاد می‌شود. بنابراین در

فضای سیاسی و امنیتی موجود می‌توان جلوه‌هایی از همکاری‌گرایی در راستای مدیریت بحران را در دستور کار قرار داد. این امر به مفهوم طرح مرحله‌ای اهداف سیاست خارجی است. بنابراین باید اولویت‌های سیاست خارجی ایران در محیط منطقه‌ای قفقاز و روسیه مورد توجه قرار گیرد. در این ارتباط، اهداف استراتژیک ایران در چارچوب الگوی تعامل سازنده به شرح ذیل می‌باشد:

### الف - مدیریت بحران تحولات منطقه‌ای قفقاز

منطقه قفقاز با سطح گسترده‌ای از جدال‌های سیاسی، منازعات نظامی و تعارضات محیطی روبرو می‌باشد. هر گاه که در منطقه‌ای، کشاکش سیاسی شکل می‌گیرد و یا معادله قدرت تغییر می‌یابد، می‌توان جلوه‌هایی از بحران‌های منطقه‌ای را مورد توجه قرار داد. در شرایط بحرانی، جلوه‌هایی از خشونت، جدال‌های سیاسی و رویارویی مرحله‌ای ایجاد می‌شود. برای مدیریت بحران می‌بایست زمینه برای محدود سازی خشونت فراهم شود. به هر میزان که زمینه‌های کنترل بازیگران فراهم شود، می‌توان نشانه‌هایی از ثبات در روابط و شکل بندی منطقه‌ای را ملاحظه کرد. از اینرو نقش ایران در حوزه قفقاز را باید بر اساس مدیریت بحران مشاهده نمود.

### ب - محدود سازی حضور و نقش تأثیرگذار نیروهای مداخله گر

نیروهای مداخله گر برای فراهم کردن زمینه مداخله، حجم گسترده‌ای از جدال‌ها را ایجاد می‌کنند. به هر میزان تعداد بازیگران مداخله گر افزایش یابد، زمینه برای افزایش بی ثباتی و کشاکش قدرت به وجود می‌آید. منافع و مطلوبیت‌های جمهوری اسلامی ایران در حوزه قفقاز در شرایطی ایجاد می‌شود که از یک سو زمینه برای کاهش نقش بازیگران مداخله گر فراهم شود، از طرف دیگر زمینه‌های محیطی برای حداکثر سازی ثبات محیطی به وجود آید.

در شرایط موجود حوزه نفوذ آمریکا به منطقه خارج نزدیک «Near abroad» منتقل شده است. این امر به مفهوم شرایطی است که بر مبنای آن بتوان آینده مداخلات آمریکا را در سطح بیشتری ملاحظه نمود. در چنین شرایطی جدال سیاسی آمریکا به حوزه‌هایی منتقل می‌شود که دارای بسترهای اعتقادی و سیاسی متفاوتی با بنیان‌های ارزشی غرب می‌باشند.

در حوزه قفقاز شمالی، ریشه‌های اقتدارگر سیاسی وجود دارد. این امر را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای مقابله سیاسی و امنیتی غرب دانست. برای محدود سازی حضور غرب در منطقه می‌بایست ادراک مشترک از تهدیدات ایجاد شود. اگر ایران و روسیه به ادراک سیاسی مشترک دست یابند در آن صورت



الگوی رفتاری یکسانی فراروی آنان قرار میگیرد.

### ج - گسترش سطح همکاری‌های امنیتی و اقتصادی

همکاری‌های متقابل را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای افزایش قابلیت‌های مشترک دانست. کشورهای روسیه و ایران در حوزه قفقاز نیاز مشترکی به امنیت دارند. در حالیکه این حوزه طی سالهای گذشته در روند ناامنی تدریجی قرار گرفته است. رویکرد کشورهای این حوزه بر این امر واقع گردیده بود که می‌توان از طریق با ثبات سازی محیط به توسعه همکاری‌های متقابل و چند جانبه مبادرت ورزید.

کشورهای حوزه قفقاز نیاز قابل توجهی به بازارهای اقتصادی ایران و بهره برداری از راههای ترانزیتی بمنظور ارتباط با دنیای آزاد دارند. شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی به گونه‌ای می‌باشد که بسترهای لازم برای همکاریهای اقتصادی وجود دارد. از سوی دیگر برای نهادینه سازی همکاری‌های اقتصادی نیاز به ثبات محیطی می‌باشد.

در شرایط موجود، نوع و درجه همکاری‌های اقتصادی و امنیتی ایران با کشورهای قفقاز بر روندهای ثبات و مشارکت منطقه‌ای تأثیرگذار خواهد بود. افزایش سطح ارتباطات اقتصادی و ترانزیتی را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای پیوند منافع و امنیت متقابل محسوب کرد.

در حالیکه زمینه‌های همکاری اقتصادی، فرهنگی و امنیتی بین ایران و کشورهای حوزه قفقاز وجود دارد، نشانه‌هایی از تضاد و اختلاف نظر سیاسی درمورد موضوعات منطقه‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت. این گونه از اختلافات ناشی از منافع متفاوت و متضادی است که بین کشورها ایجاد می‌شود. زمانی که بحرانهای سیاسی اوج می‌گیرد در آن شرایط می‌تواند تأثیر مستقیم بر همکاریهای امنیتی و اقتصادی بر جای گذارد. بنابراین باید سعی نمود در جهت تخفیف این نوع از تعارضات و یا حداقل به تعویق انداختن آنها تلاش نمود.

در سالهای قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، رژیم حقوقی دریای خزر به عنوان یکی از عوامل تعارض منطقه‌ای محسوب نمی‌شد، در حالیکه بدنبال استقلال کشورهای حاشیه این دریا یکی از موضوعات مورد اختلاف ایران و کشورهای حوزه قفقاز بویژه آذربایجان را رژیم حقوقی دریای خزر دانست. اگر روند تعامل سازنده به همکاری گرایبی استراتژیک کشورها منجر شود، در آن شرایط می‌توان نشانه‌هایی از حل اختلاف و بازسازی روابط را فراهم آورد.

از سوی دیگر کشورهای منطقه از پتانسیل قابل توجهی برای ظهور و گسترش بحران برخوردار می‌باشند.

در این شرایط، ایران نمی‌تواند صرفاً با برخی از کشورها تعامل نموده و اختلافات را می‌توان در گستره همکاری‌ها در سطح روابط متقابل و چند جانبه دانست. از سوی دیگر، کشورهای حوزه قفقاز باید بر این امر واقف باشند که همکاری آنان با هر کشوری به منزله تعارض با سایر کشورهای آن حوزه نمی‌باشد. همکاری‌گرایی ایران با کشورهای حوزه شمالی بر اساس ضرورت‌های محیطی و همچنین منافع مشترک سازماندهی می‌شود. ایران برای کسب جایگاه مؤثر منطقه‌ای نیازمند تعامل سازنده می‌باشد. اجرایی‌سازی این امر بر اساس الگوی مشارکت چند جانبه انجام می‌گیرد. به هر میزان روابط متقابل ایران با کشورهای حوزه قفقاز و ماوراء آن توسعه بیشتری پیدا کند و در روند نهادینه سازی قرار گیرد، می‌توان نشانه‌هایی از ثبات منطقه‌ای را مشاهده کرد. نشانه‌های با ثبات سازی محیطی را می‌توان به عنوان بستری برای توسعه همکاری‌هایی دانست که به منافع و سودمندی متقابل منجر می‌شود.

در بین کشورهای حوزه شمالی، روسیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین تمرکز روابط با روسیه می‌تواند مطلوبیت‌های ویژه‌ای را برای ایران به وجود آورد. کشور ارمنستان به دلایل تاریخی از انگیزه و تمایل ویژه‌ای برای گسترش همکاری‌های متقابل با ایران برخوردار است. آنان دارای زیر ساخت‌های اقتصادی محدودی می‌باشند، اما انگیزه رفتار منطقه‌ای بیشتری برای همکاری با ایران دارند. جدال‌های ارمنستان و ترکیه منجر به گرایش بیشتر این کشور به سمت ایران شده است. گرجستان نیز در روند بازسازی ساخت‌های دموکراتیک با رویکرد غرب‌گرا قرار گرفته است. اما شاخص‌های منطقه‌ای به گونه‌ای است که انگیزه همکاری با ایران را دارا می‌باشد. کشور آذربایجان بنا به دلایل مذهبی، تاریخی و جغرافیایی الزاماً در جهت همگرایی با ایران قرار دارد.

### الف - نهادینه سازی روابط اقتصادی

به موازات همکاری‌های اقتصادی با کشورهای قفقاز می‌بایست تلاش‌های دیگری جهت نهادینه سازی روابط اقتصادی فراهم آورد. در دوران موجود، امریکائی‌ها تلاش همه جانبه‌ای را برای حداکثر سازی روابط خود با کشورهای منطقه انجام داده‌اند. روسیه نیز تلاش دارد تا موقعیت سنتی خود را حفظ نماید. در چنین شرایطی حضور اقتصادی ایران را باید بر اساس ادراکات و مطلوبیت‌های موجود منطقه مورد ارزیابی قرار داد.

روسیه همکاری‌های خود را با بانک جهانی و همچنین صندوق بین المللی پول گسترش داده است. سازمان امنیت و همکاری اروپا نیز حمایت‌های مؤثری از کشورهای حوزه شمالی ایران در جهت تثبیت

شرایط اقتصادی آنان انجام داده است. بنابراین در شرایطی می‌توان روابط گسترده و پرمایه‌ای را ایجاد نمود که نهادهای اقتصادی مشترک بتوانند نقش هم‌تکمیلی منطقه‌ای را ایفا نمایند.

### ب - گسترش همکاری‌های استراتژیک

کشورهای حوزه شمالی از قابلیت ویژه‌ای در زمینه امنیتی و نظامی برخوردارند. طی سالهای اولیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، زمینه برای حداکثر سازی همکاری‌های نظامی و استراتژیک کشورهای حوزه شمالی با مناطق پیرامونی فراهم شد. حجم قابل توجهی از حجم خریدهای اقتصادی ایران از کشورهای یاد شده انجام پذیرفت. به این ترتیب، شرایطی ایجاد گردیده است که به موجب آن می‌توان برخی از شاخص‌های همکاری گرایبی نظامی و امنیتی ایران با کشورهای منطقه را مشاهده نمود.

در بین کشورهای منطقه، ارمنستان و روسیه از مطلوبیت‌های قابل توجهی برای همکاریهای نظامی و استراتژیک با ایران برخوردارند. آنان تلاش‌های پایان ناپذیری را برای حداکثر سازی روابط نظامی با ایران انجام دادند. نکته قابل توجه آنست که واحدهای یاد شده به جای همکاری امنیتی در صدد گسترش همکاری‌های تسلیحاتی می‌باشند. این امر منجر به خرید تسلیحات گردیده و تأثیر چندانی در شکل بندی‌های امنیتی ایران بر جا نگذاشته است. در حالیکه شرایط موجود منطقه ایجاب می‌کند که فضای جدید در روابط استراتژیک ایران مبتنی بر مشارکت گرائی امنیتی باشد. هر گونه رابطه تسلیحاتی نباید منجر به افزایش وابستگی دفاعی ایران با کشورهای یاد شده و به ویژه روسیه گردد. در عین حال نباید حساسیت‌های آذربایجان را در توسعه روابط با ارمنستان از نظر دور داشت.

از این رو می‌توان الگوی همکاری امنیتی سازمان یافته را جایگزین الگوی خرید تسلیحاتی نمود. این روند نیازمند هماهنگ سازی ادراکات امنیتی کشورهای یاد شده می‌باشد.

شرایط موجود بیانگر آنست که در سالهای گذشته گرایش سیاسی و امنیتی کشورهای حوزه قفقاز به سوی نهادهای غربی متمایل گردیده است. این امر را می‌توان به عنوان نمادی از محدودیت‌های استراتژیک در روابط متقابل ایران و کشورهای این حوزه دانست.

### ج - فعال سازی کمیسیون‌های مختلف همکاری دو جانبه و چند جانبه

علیرغم اینکه روابط متقابل اقتصادی و استراتژیک ایران با کشورهای حوزه قفقاز وجود داشته است، اما شواهد موجود بیانگر آن است که این گونه از روابط فاقد ثبات می‌باشد. روابط اقتصادی و امنیتی در مقاطع زمانی مختلفی با مخاطرات متعددی روبرو می‌باشد. وجود این گونه مخاطرات را می‌توان ناشی از

ابهام سیاسی اقتصادی و امنیتی ایران دانست.

به هر میزان زمینه‌های همکاری ایران و کشورهای حوزه قفقاز ارتقاء یابد شرایط برای حداکثر سازی مطلوبیت در روابط اقتصادی و استراتژیک ج.ا.ا. فراهم می‌شود. طی سالهای گذشته، تلاش قابل توجهی برای حداکثر سازی زمینه‌های همکاری متقابل ایران، روسیه، گرجستان و ارمنستان انجام شده است. اما این گونه تلاش‌ها را نمی‌توان به عنوان زمینه‌ای برای نهادینه سازی روابط دانست. این امر از طریق توسعه کمیسیون‌های اقتصادی و امنیتی تحقق می‌یابد.

### د - حمایت از نخبگان سیاسی برای تداوم اعتماد سازی

کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز دارای ماهیت و ساختار اقتدارگرا می‌باشد. از این رو نخبگان جایگاه ویژه‌ای در تصمیم گیری استراتژیک کشورهای منطقه دارا می‌باشند. به هر میزان روابط فردی نخبگان ارتقاء یابد، جایگاه سیاسی و مطلوبیت رفتار سیاست خارجی ایران نیز افزایش خواهد یافت. با توجه به روند یاد شده، الگوی رفتار سیاسی ایران میبایست در حمایت از گروههایی باشد که نقش مؤثری در سیاست سازی دارا می‌باشند. نخبگان سیاسی کشورهای روسیه، گرجستان و ارمنستان را می‌توان انعکاس اراده سیاسی جامعه و گروههای نخبه دانست. آنان در روندهای خاصی به قدرت رسیده‌اند و از این رو دارای پشتوانه و انگیزه مطلوبی برای حداکثر سازی سطح همکاری‌های استراتژیک می‌باشند.

این امر را می‌توان در ارتباط با برخی دیگر از کشورهای منطقه نیز مورد ملاحظه قرار داد. تجربه سیاسی و سیاست خارجی ایران بیانگر آن است که سطح موفقیت ایران در مناطقی افزایش می‌یابد که همکاری با نخبگان از مطلوبیت بالایی برخوردار باشد.

### بخش چهارم: آسیای مرکزی

حلقه آسیای مرکزی متشکل از کشورهای ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان به خاطر موقعیت جغرافیایی خاص آن هم در حصار از سه قدرت جهانی و منطقه‌ای همچون جمهوری خلق چین، جمهوری فدراتیو روسیه و جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. وجود جاده ابریشم و گذر آن از این منطقه که مسیر ارتباطی چین با دنیای متمدن زمان خود بوده است از اهمیت استراتژیک این حوزه جغرافیایی یاد می‌کند. تعامل میان سه قدرت یاد شده شرط اساسی حفظ ثبات و امنیت مرزهای جمهوری اسلامی در این خطه خواهد بود.

کشورهای آسیای مرکزی موقعیت نسبتاً متناسبی را برای اهداف سیاست خارجی ایران ایجاد کرده‌اند. کشورهای یاد شده پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در بحران هویت قرار گرفتند. آنان تلاش داشتند تا موقعیت سیاسی و همچنین قالب‌های هویتی جدیدی را برای خود ایجاد کنند. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند زمینه‌های هویت‌یابی سیاسی و اجتماعی را برای این کشورها ایجاد کند اما واقعیت‌های ژئوپلیتیکی منطقه بیانگر آن است که ایران و ترکیه بعد از فروپاشی به عنوان دو قدرت منطقه‌ای در صدد تأثیرگذاری فرهنگی بر حوزه آسیای مرکزی می‌باشند. ترکها رقابت‌های سنتی خود را به عرصه‌ای جدید در سیاست خارجی خود منعکس نمودند. ترکیه تلاش دارد تا حوزه آسیای مرکزی را به عنوان بخشی از قالب‌های تمدنی خود مورد استفاده قرار دهد. درچنین شرایطی رقابت ایران و ترکیه در ارتباط با حوزه آسیای مرکزی افزایش خواهد یافت. هر یک از دو کشور تلاش پایان ناپذیری را برای تأثیرگذاری استراتژیک بر منطقه آسیای مرکزی به انجام می‌رسانند. این امر بیانگر ماهیت جغرافیایی و فرهنگی حوزه آسیای مرکزی برای دو کشور ایران و ترکیه می‌باشد. در عین حال موقعیت استراتژیک و جغرافیایی ایران موجب برتری و امتیاز این کشور نسبت به ترکیه در این منطقه می‌گردد.

تأثیرگذاری ایران بر حوزه آسیای مرکزی در شرایطی انجام خواهد شد که برخی از مشکلات اقتصادی، امنیتی و هویتی آنان توسط ایران برطرف گردد. زیرا کشورهای یاد شده نیاز قابل توجهی به حمایت‌های خارجی دارند. حضور امریکا در منطقه را باید انعکاس نیاز کشورهای منطقه‌ای به حمایت قدرت‌های بزرگ و واحدهای تأثیرگذار دانست. ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که مشکلات ساختاری و کارکردی کشورهای آسیای مرکزی مورد شناسائی قرار گیرد. بر این اساس می‌توان سرمایه‌گذاری اقتصادی، مشارکت صنعتی، همکاری‌های فرهنگی و همبستگی‌های اقتصادی را به عنوان زیر بنای همکاری‌های متقابل در روندی پایدار تلقی نمود. ضرورت‌های یاد شده به عنوان اولین گام در روند گسترش تعامل سازنده در حوزه منطقه آسیای مرکزی محسوب می‌شود.

کشورهای روسیه، چین، و ایران به عنوان واحدهای مداخله‌گر اصلی در حوزه آسیای مرکزی محسوب میشوند. هر یک از واحدهای یاد شده دارای انگیزه‌های ویژه‌ای برای تأثیرگذاری منطقه‌ای خواهند بود. آنان تلاش می‌کنند تا برحوزه ژئوپلیتیکی منطقه آسیای مرکزی تأثیر گذارند.

این امر منجر به رقابت بازیگران یاد شده برای کسب حوزه نفوذ می‌شود. در شرایط موجود منطقه‌ای، به هر اندازه کشورها از حوزه نفوذ گسترده‌تری برخوردار باشند، به مطلوبیت‌های استراتژیک بیشتری نایل

می‌شوند. این امر می‌تواند فضای لازم برای مقابله با کشورهای مداخله‌گر غیر منطقه‌ای را به وجود آورد. مداخله‌گری منطقه‌ای را می‌توان به عنوان انعکاس شرایط رقابت آمیز دانست. به هر میزان رقابت‌ها افزایش یابد، زمینه برای ظهور تعارض و رویارویی واحدهای سیاسی افزایش بیشتری پیدا می‌کند. از این رو می‌توان سطح قابل توجهی از رقابت بین واحدهای مداخله‌گر جهت تأثیرگذاری بر حوزه آسیای مرکزی را مشاهده نمود. این امر منجر به کاهش مطلوبیت‌های استراتژیک ایران می‌شود. زیرا ایران می‌بایست برای نیل به اهداف اقتصادی و استراتژیک با طیف گسترده‌ای از واحدهای رقیب به مقابله و رویارویی مبادرت ورزد. چنین روندی منجر به کاهش مطلوبیت‌های استراتژیک ایران در حوزه آسیای مرکزی می‌شود.

برای نیل به اهداف امنیتی، سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران جلوه‌هایی از تعامل سازنده با کشورهای منطقه‌ای باید در دستور کار قرار گیرد. تعامل سازنده نقش قدرتهای بزرگ و واحدهای مداخله‌گر را کاهش داده و از سوی دیگر منجر به محدودسازی رقابت‌های بین‌المللی برای تسلط بر حوزه آسیای مرکزی خواهد شد.

هر یک از کشورهای آسیای مرکزی دارای نیازمندی‌های خاصی برای تعامل با حوزه بیرونی می‌باشند. بنابراین اولین گام در جهت اجرایی سازی تعامل سازنده را باید شناخت محدودیت‌ها و همچنین مطلوبیت‌های استراتژیک کشورهای این حوزه دانست. واحدهای حوزه آسیای مرکزی به دلیل آنکه در شرایط در حال گذار قرار دارند، شاخص‌های متضادی را در ساختار سیاسی و اجتماعی خود دارا می‌باشند. شاخص‌های یاد شده می‌تواند به عنوان نمادی از تعارض درون ساختی تلقی گردد. نشانه‌های چنین تعارضی را می‌توان در ارتباط با هویت سیاسی متعارض و جدال‌های پایان‌ناپذیر درون ساختاری دانست. لازم به توضیح است که کشورهای حوزه آسیای مرکزی فاقد یگانگی بوده و در بین آنان تفاوت‌های ویژه‌ای وجود دارد.

ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که در نوع روابط با کشورهای یاد شده، چنین تفاوت‌هایی مورد ملاحظه قرار گیرد. تمامی کشورهای آسیای مرکزی در وضعیت نیمه توسعه یافته قرار دارند، اما برخی از آنان از توسعه اقتصادی و سیاسی بیشتری برخوردارند. کشورهای یاد شده می‌توانند به عنوان یکی از حوزه‌های نفوذ سیاسی و تعامل سازنده ایران محسوب شوند. نوع ارتباط با هر یک از کشورهای حوزه آسیای مرکزی بر اساس شاخص‌های ذیل سازماندهی خواهد شد.

## الف - فرایندها و الگوی تعامل سازنده با ترکمنستان

کشور ترکمنستان در مقایسه با سایر کشورهای حوزه آسیای مرکزی از توسعه یافتگی محدودتری برخوردار است. از سوی دیگر، رهبران سیاسی آن کشور تمایلی به انجام تغییرات و دگرگونی‌های مشخص ندارند. روابط خارجی آنان نسبتاً محدود و مسالمت آمیز می‌باشد. هویت ترکمنی فاقد روح ستیزه جو بوده و طبعاً ثبات داخلی در ترکمنستان منجر به همکاری‌های منطقه‌ای ترکمنستان با ایران گردیده است. در بین کشورهای آسیای مرکزی، ترکمنستان با توجه به هم مرز بودن با ایران آمادگی لازم برای توسعه همکاری‌ها را دارا می‌باشد. بر این اساس می‌توان زمینه‌های گسترش همکاری را با ترکمنستان در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار داد.

اقتدارگرایی در ترکمنستان منجر به ثبات نسبی در روابط خارجی این کشور گردیده است. ترکمن‌ها به لحاظ تاریخی تعارضات جدی با ایران نداشته‌اند. آنان نسبت به هنجارهای ایرانی و مبانی ارزشی انقلاب اسلامی احساس تهدید و نگرانی خاصی نمی‌کنند. آنان بر این اعتقادند که ایران فاقد انگیزه‌های مداخله گرایانه در ترکمنستان می‌باشد. تا کنون نقش ایران در ترکمنستان مبتنی بر توسعه اقتصادی، سرمایه گذاری و گسترش همکاری‌های متقابل بوده است.

در عین حال ترکمنستان می‌تواند تحت تأثیر نیروهای مداخله گر منطقه‌ای و بین‌المللی واقع گردیده و منجر به تعارضاتی با ایران شود. ترکیه، اسرائیل و امریکا به عنوان اصلی ترین واحدهای مداخله گر منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه سیاست داخلی و خارجی ترکمنستان محسوب میشوند. آنان تمایلی به توسعه روابط ایران با ترکمنستان ندارند. بنابراین تلاش گسترده‌ای را برای محدودسازی روابط منطقه‌ای ایران به انجام می‌رسانند. در این ارتباط بمنظور خنثی سازی موضوعات اختلاف برانگیز در روابط ایران و ترکمنستان باید بر اساس حداکثرسازی روابط اقتصادی دو کشور سازماندهی یابد. توسعه روابط دو کشور می‌تواند زمینه همکاری‌های مؤثرتری را به وجود آورد. ایران تلاش دارد تا همکاری را به مشارکت تبدیل نماید. زیرا در قالب «مشارکت منطقه‌ای Regional Partnership» زمینه برای تحقق جلوه‌های مؤثرتری از همکاری سازنده و تأمین امنیت متقابل و کاهش مداخله قدرتهای مداخله گر فراهم می‌شود.

برای نیل به شرایط معطوف به توسعه روابط، می‌توان بر مولفه‌های اقتصادی، فنی، سرمایه گذاری و کشاورزی و توسعه خطوط مواصلاتی تأکید نمود. به هر میزان روابط متقابل ایران و ترکمنستان افزایش یابد، زمینه برای ایجاد روابط سازمان یافته اقتصادی و تأمین امنیت مرزهای دو کشور ایجاد می‌شود.

## ب - فرایندها و الگوی تعامل سازنده با ازبکستان

اگر چه ازبکستان در همسایگی ایران قرار ندارد، اما دارای پیشینه تاریخی مشترکی با فرهنگ، سیاست و ادبیات ایرانی می‌باشد. مقامات ازبکستان در شرایط موجود تحت تأثیر همکاری با ترکیه قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، کشور ازبکستان دارای دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به ایران می‌باشد. آنان بر این اعتقادند که الگوی اسلامی مخاطرات امنیتی پیچیده‌ای را برای آن کشور ایجاد می‌کند. در نتیجه تلاش می‌نمایند تا سطح روابط خود با ایران را محدود نمایند.

محدود شدن روابط دو جانبه ایران و ازبکستان، تأثیر قابل توجهی بر روابط دو کشور در چارچوب سازمان همکاری‌های اقتصادی موسوم به اکو ایجاد نمی‌نماید. امریکا و ترکیه تلاش دارند تا نهاد گرایی در روابط دو کشور را به میزان قابل توجهی کاهش دهند. کشور ازبکستان دارای ساختار سیاسی اقتدارگرا می‌باشد و این امر منجر به عدم توسعه نهادهای سیاسی ازبکستان گردیده است. زمانی که نهادهای مدنی از قابلیت و اقتدار محدودی برخوردار باشند، در آن شرایط می‌توان نشانه‌های تعارض سیاسی در داخل کشور را مشاهده نمود.

دولت اقتدارگرای کریم اف در ازبکستان برای غلبه بر بحران مشروعیت تلاش دارد تا تضادهای سیاسی خود با ایران را برجسته سازد. بنابراین روند موجود در روابط ایران و ازبکستان مبتنی بر تضادهای نهفته و آشکار می‌باشد. بخشی از این تضادها ماهیت هویتی دارند. به همین دلیل اختلافات دو کشور مربوط به هنجارها و ایستارهایی می‌شود که در ساختار داخلی خود دارا می‌باشند. برای عبور از بحران‌های سیاسی در روابط دو کشور، می‌توان الگوهایی را سازماندهی کرد که منجر به توسعه روابط و کاهش اختلافات سیاسی گردد. ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاد می‌کند که ایران در روابط خود با ازبکستان بر شاخص‌های منطقه گرایی تأکید نماید. روابط فرهنگی و اجتماعی را از طریق گسترش روابط اقتصادی سازماندهی کند. در شرایط عادی دولت ازبکستان نیازمند غلبه بر مشکلات ساختاری می‌باشد. به هر میزان که ایران مشارکت مؤثرتری با دولت ازبکستان برای غلبه بر محدودیت‌های ساختاری به عمل آورد، زمینه برای همکاری‌های پایدارتری در روابط خارجی دو کشور ایجاد می‌شود.

تا کنون دولت ازبکستان تلاش داشته است تا اختلافات فکری، عقیدتی، سیاسی و هویتی خود با ایران را برجسته نموده و آن را در حوزه سیاست خارجی گسترش دهد. ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاد می‌کند که روابط دو کشور بر اساس «اهداف مشترک» سازماندهی گردد. اگر توسعه روابط معطوف به



بسترهای مشترک نباشد، در آن شرایط هیچگونه مطلوبیتی حاصل نخواهد شد. بنابراین کنش سیاست خارجی ایران در برخورد با ازبکستان را باید بر اساس معادله معطوف به همکاری گرای منطقه‌ای سازماندهی کرد. در این شرایط رفتار سیاست خارجی و کنش‌ها بیش از آنکه معطوف به ارزش‌های سیاسی دو کشور باشند، بر اساس ضرورت‌های استراتژیک و مطلوبیت‌های آینده نگر سازماندهی خواهد شد.

بنابراین ایران برای توسعه روابط خود نیازی به گسترش تضادها ندارد. همکاری گرای بین ایران و ازبکستان ایجاب می‌کند تا روابط در قالب همکاری‌های هدف‌گرا سازماندهی شود. به هر میزان که اهداف سیاست خارجی کشورها به یکدیگر نزدیک شود، در آن شرایط می‌توان نشانه‌های گسترش روابط استراتژیک را نیز فراهم آورد. این امر از طریق سازماندهی روابط اقتصادی و توسعه همکاری‌ها شکل می‌گیرد. اگر ایران بر اساس مدل نخبه‌گرای منطقه‌ای با ازبکستان تعامل نماید، در آن شرایط از امتیازات منطقه‌ای مناسب برای توسعه روابط برخوردار خواهد شد.

### ج - فرایندها و الگوی تعامل سازنده با تاجیکستان

در بین کشورهای آسیای مرکزی، کشور تاجیکستان با تضادهای درون ساختاری بیشتر و فراگیرتری مواجه بوده است. در صحنه سیاسی تاجیکستان نیروهای مختلفی ایفای نقش کرده‌اند، نیروهای اجتماعی متضادی که قدرت سیاسی این کشور را مورد هدف قرار داده و بسترهای لازم برای جدال خشونت‌آمیز در تاجیکستان را به وجود آورده‌اند. تاجیکستان طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ دوران‌های مختلفی را سپری کرده‌است. گروههای مارکسیست، اسلام‌گرایان، نظامیان و نیروهای عشیره‌ای به عنوان اصلی‌ترین چالش سیاسی فراروی دولت تاجیکستان محسوب می‌شوند.

زیر ساخت‌های اجتماعی تاجیکستان با فرهنگ سیاسی ایران پیوند دارد. می‌توان نشانه‌های مؤثری از پیوند زبانی، فرهنگی و قومی را در میان ایران و تاجیکستان مشاهده کرد. اما ناپایداری ساختار داخلی و گروههای متعارض سیاسی که رقابت سیاسی و اجتماعی را به جدال مسلحانه و خشونت‌آمیز تبدیل کرده‌اند، عامل بی‌ثباتی روابط خارجی تاجیکستان و شکنندگی سطح همکاری‌های متقابل آن کشور با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

در شرایط موجود کشور تاجیکستان بحران امنیتی را سپری نموده‌است و دولت مرکزی از اقتدار بیشتری برخوردار گردیده‌است. افزایش اقتدار دولت مرکزی را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای همکاری‌های

سازمان یافته بیشتر در روابط دو کشور تلقی نمود. اندیشه همکاری‌های استراتژیک در ساختار دولت تاجیکستان شکل گرفته است. این امر ناشی از فقدان نهادهای سیاسی سازمان یافته و رهبرانی است که از انعطاف پذیری و مصالحه گرایی برخوردار می‌باشند. فقدان عناصر یاد شده، شکنندگی بیشتری را در روابط متقابل ایران و تاجیکستان به وجود می‌آورد. بنابراین ضرورت‌های استراتژیک ایجاب میکند که سطح نهادمندی سیاسی در ساختار داخلی تاجیکستان گسترش یابد. این امر به عنوان نشانه‌ای از نقش عوامل زیر ساختاری در توسعه همکاری‌های بین‌المللی محسوب می‌شود.

برای تحقق شاخص‌های یاد شده، دولت تاجیکستان می‌بایست بحران اقتدار و مشروعیت را سپری نماید. بحران اقتدار در شرایطی شکل می‌گیرد که رهبران سیاسی قادر به کنترل امور عمومی نباشند. بنابراین ضرورت‌های سازنده گرایی در سیاست خارجی ایران ایجاب می‌کند که نهادهای پایدار در جهت توسعه همکاری‌های متقابل سازماندهی گردند. اگر جمهوری اسلامی ایران تعادلی میان ساختار قدرت و نخبگان حاکم به وجود آورد، طبعاً زیر ساخت‌های لازم و مناسب برای حداکثر سازی همکاری‌های سازنده فراهم خواهد شد. در غیر این صورت روابط دو کشور در فضای مبتنی بر ناپایداری قرار خواهد گرفت.

اصلی‌ترین بازیگر مداخله گر در حوزه سیاسی و سیاست خارجی تاجیکستان را باید کشور روسیه دانست. روس‌ها طی سالهای متمادی قادر گردیدند تا فرهنگ روسی را نهادینه نموده و نیاز تاجیکستان را بیش از هر مقطع زمانی دیگر به روسیه و قبل از آن به اتحاد جماهیر شوروی افزایش دهند. ناپایداری ساختاری در تاجیکستان منجر به ظهور مشکلات و مخاطراتی در روابط متقابل ایران با کشور یاد شده میگردد. اما این محدودیت‌ها نمی‌تواند به عنوان عامل بازدارنده در روابط متقابل ایران و تاجیکستان تلقی شود. مطلوبیت سازنده گرایی در رفتار سیاست خارجی را می‌توان در شناخت چالش‌ها دانست. در مرحله دوم می‌بایست چالش‌های ایجاد شده مورد بازبینی و بررسی قرار گیرند، و از این طریق زمینه بهینه سازی روابط فراهم گردد.

ایران میتواند حوزه تمدنی خود را در منطقه آسیای مرکزی گسترش دهد. این امر به مفهوم شرایطی است که به موجب آن زمینه‌های همکاری و مشارکت متقابل فراهم میگردد. بنابراین هنر سیاست خارجی در چارچوب استراتژی تعامل سازنده غلبه بر محدودیت‌های موجود می‌باشد. کشور تاجیکستان برای عبور از بحران امنیتی خود نیازمند همکاری و مشارکت دفاعی و امنیتی با ایران است.

طی سالهای گذشته ایران تلاش قابل توجهی را برای ایفاء نقش مؤثر در تاجیکستان بکار برد. در این

روند، زمینه همکاری ایران با گروه‌های مختلف در دستور کار واقع گردید. به هر میزان که نقش همکاری گرائی ایران افزایش می‌یافت، زمینه برای بهینه‌سازی روابط منطقه‌ای و بین‌المللی مهیا می‌گردید. این امر را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثر سازی سودمندی‌های ناشی از روابط همکاری جویانه دانست. همکاری گرای ایران و تاجیکستان می‌تواند سطح روابط ایران با سایر کشورهای آسیای مرکزی را نیز افزایش دهد. بنابراین تلاش برای همکاری سازنده را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثر سازی قدرت منطقه‌ای ایران تلقی نمود. در این روند، میزان ارتباط و همبستگی گروه‌های مختلف به ایران افزایش یافت. نیروهای اجتماعی تلاش همه جانبه‌ای را برای گسترش یکسویه روابط با ایران در دستور کار خود قرار دادند. اما این امر به همکاری‌های غیر متوازن جمهوری اسلامی ایران با آنان منجر نگردید. ایران تلاش دارد تا سطح روابط خود با گروه‌های مختلف در گیر در تاجیکستان را متعادل سازد. شاخص اصلی در اجرایی سازی سیاست تعامل سازنده را باید ایجاد توازن و تعادل بین گروه‌های درگیر سیاست و قدرت در کشورهای آسیای مرکزی دانست. تعادل گرای حداکثر بازدهی طولانی مدت را ایجاد می‌کند. بدون وجود چنین مطلوبیت هائی نمی‌توان در محیط متلاطم و ناپایدار آسیای مرکزی به اقدام سیاسی مؤثر و سازنده مبادرت ورزید.

#### د - فرایندها و الگوی تعامل سازنده ایران با قرقیزستان

جامعه و حوزه ساختاری قرقیزستان همانند برخی دیگر از کشورهای آسیای مرکزی از عقب افتادگی مشهودی برخوردار است. ساختار اقتصادی قرقیزستان مبتنی بر تولید کشاورزی می‌باشد. از سوی دیگر، در تولید کالاهای کشاورزی از روش‌های برنامه ریزی شده، ابزارهای صنعتی و مدیریت سازمان یافته استفاده نمیشود. به طور کلی باید قرقیزستان و تاجیکستان را به عنوان عقب افتاده ترین ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی در آسیای مرکزی دانست.

زمانیکه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی انجام پذیرفت، بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی از جمله قرقیزستان فاقد هویت و ساخت‌های سازمان یافته برای اداره امور داخلی خود بودند. در نتیجه می‌توان شرایطی را مشاهده نمود که بر اساس آن روند دولت سازی با مشکلات قابل توجهی روبرو شود. در اوایل استقلال قرقیزستان مشکلات جدیدی نیز برای جامعه قرقیز به وجود آمد. می‌توان نشانه‌هایی از کاهش تولید ناخالص داخلی و همچنین کاهش درآمد سرانه را مشاهده نمود. این امر ناشی از تغییر ساختار برنامه ریزی شده، مهاجرت شهروندان روس و کاهش انگیزه مناسب برای تولید اقتصادی می‌باشد. در این روند،

کشور ترکیه تلاش نمود تا نقش مؤثرتری را در حوزه معادله سیاست و قدرت در قرقیزستان ایفا نماید. اما به دلیل محدود بودن قابلیت اقتصادی و توانمندی صنعتی قرقیزستان، ترک‌ها نیز تمایل چندانی برای ادامه همکاری با آن کشور نشان ندادند.

از سال 1375 قرقیزستان به عضویت سازمان همکاری‌های اقتصادی موسوم به اکو درآمد. این امر سطح مبادلات منطقه‌ای آن کشور را افزایش داد. شواهد موجود نشان می‌دهد به دلیل ضعف ساختاری در کشورهای آسیای مرکزی و عدم برنامه ریزی مؤثر جهت رشد اقتصادی کشورهای این منطقه، زمینه‌های حداکثر سازی روابط ایجاد نشده است. این امر منجر به ظهور روابط نامتعادل و ناپایدار در سیاست داخلی و همچنین سیاست خارجی قرقیزستان گردیده است.

تعامل سازنده ایران با قرقیزستان دارای ماهیت اقتصادی است. گسترش همکاری‌های تجاری، سرمایه گذاری در بخش صنعت و افزایش ظرفیت اقتصادی قرقیزستان منجر به ایجاد شرایطی می‌گردد که به موجب آن جمهوری اسلامی ایران میتواند به حداکثر مطلوبیت‌های استراتژیک مورد نظر خود نایل گردد. این امر بنیان‌های لازم برای توسعه روابط و تأثیرگذاری مرحله‌ای را فراهم میسازد.

برای نیل به نتایج مطلوب در روابط با قرقیزستان باید اولویت سیاسی نیز در دستور کار قرار گیرد. از آنجایی که دولت سازی و جامعه سازی در قرقیزستان مخاطرات قابل توجهی را در کوتاه مدت ایجاد میکند، از اینرو ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که روابط ایران با نخبگان قرقیز اعم از نخبگان حکومتی و اجتماعی افزایش یابد. بهینه سازی روابط با نخبگان را می‌توان به عنوان بستری برای حداکثرسازی روابط استراتژیک با قرقیزستان دانست. نخبگان قرقیزستان هنوز آثار تربیت دوران سوسیالیستی را دارا میباشند، آنان بر مولفه‌های اقتدارگرایی سیاسی تأکید دارند. بنابراین می‌توان شرایط رفتار سیاسی را به گونه‌ای سازماندهی نمود که بر اساس آن زمینه‌های همکاری طولانی مدت از طریق فرآیندهای اعتمادسازی ایجاد شود.

در شرایط موجود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برخورد با حوزه تمدنی ترکمنستان بزرگ نیازمند «اعتماد سازی استراتژیک» می‌باشد. این امر به مفهوم همکاری گرایی در حوزه‌های اقتصادی، صنعتی و فرهنگی می‌باشد. در صورتیکه چنین روندی آغاز شود، می‌توان روندهای مؤثرتری را در حوزه‌های همکاری منطقه‌ای در آسیای مرکزی سازماندهی نمود.

ضرورت‌های تعامل سازنده با قرقیزستان را می‌توان در قالب گسترش همکاری‌های چند جانبه مورد

ملاحظه فرار داد. زیرا بر اساس تعامل سازنده می‌توان به حداکثر سازی روابط و همکاری‌ها نائل گردید. این امر را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای سایر الگوهای رفتار استراتژیک قرقیزستان تلقی نمود.

### ۵- فرایندها و الگوی تعامل سازنده ایران با قزاقستان

توسعه اقتصادی در کشور قزاقستان بیش از سایر کشورهای آسیای مرکزی می‌باشد. علت این امر را باید در نقش هم تکمیلی قزاقستان با اهداف استراتژیک اتحاد شوروی سابق در دوران نظام دو قطبی دانست. کشور قزاقستان دارای اختلاط نژادی بوده و از این طریق توانست به مطلوبیت‌های اقتصادی و صنعتی مؤثری دست یابد. آثار دوران نظام دو قطبی هنوز در ساختار سیاسی و اجتماعی قزاقستان به چشم می‌خورد. قزاقستان تلاش قابل توجهی را جهت ارتقاء قابلیت نظامی خود در دوران قبل از فروپاشی اتحاد شوروی انجام داد. این امر می‌توانست نقش بازدارنده قزاق‌ها را در ارتباط با حوزه آسیای مرکزی و بویژه مرزهای شوروی با چین سازماندهی نماید.

در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، شاهد تغییرات در اولویت‌های سیاست داخلی و سیاست خارجی قزاقستان می‌باشیم. رهبران قزاقستان تلاش دارند تا زمینه‌های ارتقاء قابلیت‌های اقتصادی خود را فراهم سازند. این امر از طریق گسترش همکاری‌های اقتصادی با کشورهای منطقه انجام خواهد پذیرفت. روسیه و ترکیه تلاش بیشتری برای همکاری گرای اقتصادی و استراتژیک با قزاقستان به انجام رساندند. امریکایی‌ها نیز سطح ارتباط خود با قزاق‌ها را به گونه قابل توجهی ارتقاء دادند. آنان تلاش دارند تا حوزه نفوذ خود را از طریق تأثیر گذاری بر محیط‌های نظامی و استراتژیک قزاقستان تحقق بخشند. در این ارتباط قراردادهای نظامی و امنیتی بین امریکا و قزاقستان تنظیم شده است. در نشست نوامبر ۱۹۹۹ سازمان امنیت و همکاری اروپا OSCE که در استامبول انجام پذیرفت، زمینه برای افزایش نقش قزاقستان در بین کشورهای شورای مشارکت اروپا-آتلانتیک فراهم شد.

هم اکنون قزاقستان جایگاه ویژه‌ای در بین کشورهای آسیای مرکزی دارا می‌باشد. قابلیت‌های اقتصادی این کشور نیز بیشتر از سایر کشورهای حوزه آسیای مرکزی است. طی سالهای گذشته اسرائیلی‌ها نیز به گونه‌ای تدریجی حضور خود را در منطقه‌ای آسیای مرکزی و به ویژه قزاقستان افزایش داده‌اند. این امر بیانگر جلوه‌هایی از همکار یگرایی استراتژیک اسرائیل با کشورهای منطقه‌ای می‌باشد. به این ترتیب طی سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۵ زمینه برای حداکثر سازی روابط چند جانبه قزاقستان با کشورهای همانند روسیه، اسرائیل، ترکیه و امریکا ایجاد شده است. اگر روند موجود تداوم یابد، در آن شرایط می‌توان نشانه‌هایی از

پیوند تدریجی قزاقستان با نهادهای امنیتی امریکا محور را در آینده‌ای نزدیک مشاهده نمود.

شرایط یاد شده هیچگونه مطلوبیتی را برای ایران ایجاد نمی‌کند. رهبران قزاقستان دارای رویکرد امریکا محور می‌باشند. ساختار اجتماعی این کشور آمادگی لازم برای توسعه جامعه مدنی و گسترش ظرفیت همکاری‌گرایی منطقه‌ای را ندارد. در حالیکه اهمیت دولت قزاقستان بیش از سایر کشورهای آسیای مرکزی است. در چنین شرایط و روندی می‌توان نشانه‌های همکاری‌گرایی در سطح استراتژیک در روابط قزاقستان با کشورهای غربی را مورد ملاحظه قرار داد. این امر منجر به محدودیت‌هایی در روابط متقابل ایران با آن کشور می‌شود. برای بازسازی چنین روندی می‌توان از الگوی بازسازی روابط برای تبدیل همکاری به مشارکت اقدام نمود. مشارکت‌گرایی منطقه‌ای در قالب سازمان همکاری‌های اقتصادی موسوم به اکو انجام می‌گیرد. اما تا کنون به نتایج مؤثر و سازنده‌ای منجر نشده‌است. بنابراین نیاز مشهودی به بازسازی الگوی رفتاری وجود دارد.

این امر می‌بایست از طریق فعال‌سازی الگوهای رفتاری در روابط دو جانبه انجام پذیرد. به هر میزان روابط متقابل ایران و قزاقستان افزایش بیشتری پیدا کند، حجم روابط قزاقستان با کشورهای غربی محدودتر خواهد شد. بنابراین باید روندی فراروی روابط و رفتار خارجی ایران با قزاقستان قرار گیرد که منجر به تأمین نیازهای نهفته و بازسازی محدودت‌های اقتصادی و فرهنگی آن کشور گردد. چنین روندی می‌تواند سطح روابط و همکار یهای متقابل ایران و قزاقستان را به گونه تدریجی ارتقاء دهد. توسعه روابط نفتی دو کشور در قالب soap سوآپ زمینه مناسبی برای تحکیم روابط اقتصادی دو کشور می‌باشد.

نتایج حاصل از روابط اقتصادی و امنیتی ایران و قزاقستان می‌تواند بر محیط سیاسی و اقتصادی سایر کشورهای آسیای مرکزی نیز تأثیرگذار باشد. از آنجایی که رفتار سیاسی در این جوامع تا حدی غیر قابل پیش‌بینی باشد از این رو الگوی رفتاری می‌بایست از جلوه‌های کم‌شدت و محدود آغاز گردیده و به حوزه‌های فراگیرتری گسترش یابد. شاخص‌های قدرت در این کشور مبتنی بر اقتدارگرایی و همچنین تمرکزگرایی سیاسی می‌باشد. ادراک قوه مجریه و نهادهای اجرایی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و دفاعی می‌تواند گزینه‌های مربوط به روابط ایران با قزاقستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی را سازماندهی نماید.

### بخش پنجم: حوزه شرق

روابط ایران با کشورهای حوزه مرزهای شرقی عموماً مبتنی بر ثبات و تعادل بوده‌است. طی سالهای بعد از

پیروزی انقلاب اسلامی، هیچگونه تهدید امنیتی جدی و دامنه دار علیه ساختار سیاسی ایران شکل نگرفته است. اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی موج جدیدی از رفتارهای سیاسی و شکل بندی‌های قدرت را به وجود آورد. آنچه تحت عنوان بی ثباتی در مرزهای شرقی ایران مورد توجه قرار می‌گیرد را می‌توان ناشی از فقدان توسعه یافتگی و همچنین ناپایداری نهادهای سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه دانست. در چنین شرایطی، زمینه برای مداخله قدرتهای بزرگ فراهم می‌شود. زیرا قدرتهای بزرگ عموماً در محیط‌های توسعه نیافته و همچنین در مناطقی که فاقد نهادمندی سیاسی و اجتماعی می‌باشند، به عملیات نظامی مبادرت می‌ورزند.

آنچه را که می‌توان نشانه‌های بی ثباتی منطقه‌ای دانست که در روند بحران‌های امنیتی از شتاب بیشتر و ناپایداری فراگیرتری برخوردار شود. به همین دلیل است که الگوی رفتاری ایران طی سالهای گذشته مبتنی بر جلوه‌هایی از مدیریت بحران در حوزه مرزهای شرقی‌اش بوده است.

الگوی مدیریت بحران در شرایطی مورد استفاده قرار می‌گیرد که زمینه‌های لازم برای برنامه ریزی استراتژیک وجود نداشته باشد. از سوی دیگر مدیریت بحران را می‌توان به عنوان واکنشی در برابر بحران‌های منطقه‌ای با بازیگران بحران ساز دانست. این امر در ارتباط با کشورهای افغانستان و پاکستان از کاربرد بیشتری برخوردار بوده است.

اگر چه تغییرات سیاسی و ساختاری در حوزه مرزهای شرقی ایران شکل گرفته است، اما واقعیت‌های منطقه‌ای بیانگر آن است که زمینه‌های بحران هنوز وجود دارد. محیط‌های با زیر ساخت‌ها و فرهنگ سنتی روند تغییرات سریع و پر دامنه‌ای را که ایجاد گردیده مورد پذیرش قرار نخواهد داد. بنابراین محیط مرزهای شرقی ایران طی سالهای آینده با نمادهایی از بی ثباتی نهفته همراه خواهد بود. این امر را می‌توان به عنوان واقعیت ژئوپلیتیکی حوزه مرزهای شرقی ایران طی سالهای آینده دانست.

در چنین شرایطی، اجرایی سازی تعامل سازنده با محدودیت‌های قابل توجهی همراه خواهد شد. زیرا در محیط‌های ناپایدار منطقه‌ای هر گونه رفتار سیاسی با فرایندهای پیش بینی ناپذیر روبرو می‌گردد. امریکا به عنوان یکی از اصلی ترین بازیگران نفوذی در این حوزه ایفای نقش می‌کند. این امر با واقعیت‌های اجتماعی و زیر ساخت‌های سیاسی منطقه هماهنگی و همگونی نخواهد داشت.

بنابراین نقش سیاسی و استراتژیک امریکا در آینده با چالش‌های محیطی همراه خواهد شد. هر گونه مقاومت منطقه‌ای و جدال ضد امریکایی در حوزه مرزهای جغرافیایی و سیاسی ایران منجر به ظهور

جدال‌های جدیدی در روابط قدرتهای بزرگ و همچنین واحدهای این حوزه خواهد شد. این امر شاخص‌های بحران منطقه‌ای را نمایان می‌سازد. زیرا هر گونه بحران دارای نشانه‌های زیرساختی می‌باشد. زمانیکه نیروهای اجتماعی کشورهای منطقه بر اساس زیرساخت‌های فرهنگی خود ایفای نقش کنند، در آن شرایط زمینه جدال و ستیزش با ابعاد جدیدی همراه خواهد شد. از این رو می‌توان بسترهای بحران منطقه‌ای در سالهای آینده را مشاهده نمود. بحرانی که بازتاب روابط سیاسی موجود بین نیروهای اجتماعی و بین‌المللی می‌باشد.

در شرایط وجود بحران، بکارگیری الگوهای تعامل سازنده کار دشواری می‌باشد. اما در عین حال ضرورت‌های چنین الگویی ایجاب می‌کند که جمهوری اسلامی ایران الگوی پیچیده و چندجانبه را در ارتباط با نیروهای تأثیرگذار منطقه‌ای در پیش گیرد. به هراندازه نیروها از تنوع و پراکندگی بیشتری برخوردار شوند، زمینه برای بهره‌گیری از شرایط برای ایفای نقش تعامل سازنده بیشتر و مؤثرتر خواهد بود. نیروهای اجتماعی به بازیگرانی اطلاق می‌گردد که می‌توانند بر کنش گروه‌های مختلف مردم در افغانستان و پاکستان تأثیرگذار باشند. نیروهایی که امکان مقاومت و مقابله با نیروهای اشغالگر خارجی را داشته باشند. بنابراین ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای ایجاب می‌کند تا شکل بندی‌های قدرت در روابط منطقه‌ای مورد سنجش قرار گرفته و بر اساس ماهیت و نوع رفتار سیاسی هر گروه، مبادرت به تعامل نمود. انجام تعامل سازنده بدون توجه به نقش هر یک از بازیگران و میزان قابلیت آنان در کنش‌های منطقه‌ای، مطلوبیت چندانی نخواهد داشت.

### الف - بحرانهای درون ساختاری و فراساختاری در کشورهای حوزه شرق

از انجایی که بحران بر نوع روابط ایران تأثیرگذار خواهد بود، از اینرو می‌توان بحران‌های اجتماعی در محیط ژئوپلیتیکی مرزهای شرق ایران را مورد بررسی قرار داد. زیرا یکی از ضرورت‌های تعامل سازنده را باید شناخت و مدیریت بحران دانست. بحرانهای موجود و آینده که بر سیاست خارجی و همچنین الگوی تعامل سازنده ایران تأثیرگذار می‌باشند را می‌توان به شرح ذیل بیان داشت:



## ۱- بحران ناشی از مداخله گری آمریکا

نیروهای نظامی آمریکا طی سالهای آینده در افغانستان باقی می‌مانند. این نیروها به همان گونه‌ای که در سال ۲۰۰۱ به بعد زمینه ایجاد ثبات در افغانستان را به وجود آوردند، طی سالهای آینده دارای کنش و کار ویژه دیگری خواهند شد. این امر میتواند زمینه‌های لازم برای ظهور جدال‌های جدید را به وجود آورد. نیروهای بنیادگرا به عنوان نمادی از چالش درون ساختی در افغانستان و پاکستان محسوب میشوند. جدالهای موجود و همچنین حضور نیروهای نظامی آمریکا منجر به افزایش ستیزش‌های متقابل خواهد شد. اگر چه نظامیان در پاکستان تلاش دارند تا روندهای بنیادگرا را کنترل نمایند، اما واقعیت‌های محیط منطقه‌ای بگونه‌ای است که می‌توان نشانه‌هایی از روندهای گریز از مرکز را مشاهده نمود. بنابراین نیروهای نظامی آمریکا طی سالهای آینده با موج جدیدی از عملیات نظامی از سوی گروه‌های مقاومت روبرو میشوند. این امر بحران‌های محیطی را افزایش خواهد داد. انعکاس این گونه از بحران‌ها بر تداوم اشغال این کشور و بر امنیت ملی و کنش‌های سیاست خارجی ایران تأثیرگذار می‌باشد.

## ۲- بحران‌های ناشی از همکاری و ائتلاف دولت‌های منطقه با آمریکا

در عین حال و در شرایط موجود، می‌توان نشانه‌های متعددی از جدال و ستیزش بین نیروهای اجتماعی با نظام‌های سیاسی را مشاهده نمود. دولت‌های افغانستان و پاکستان طی سالهای آینده، برنامه امنیتی خود را در همکاری مؤثر با آمریکا تعریف می‌کنند. این امر منجر به افزایش نقش سیاسی و منطقه‌ای آمریکا خواهد شد. به هر میزان، بحرانهای منطقه‌ای افزایش یابند و یا اینکه زمینه برای همکاری مؤثر دولتهای منطقه با آمریکا فراهم شود، می‌توان نشانه‌هایی از جدال و ستیزش داخلی را مشاهده نمود. زیرا دولت‌های دست‌نشانده تلاش دارند تا نقش سیاسی مؤثرتری را ایفا نمایند. چنین دولت‌هایی به عنوان نمادی از همبستگی سیاسی بین بازیگران منطقه‌ای و نیروهای مداخله‌گر محسوب میشوند. این امر تضاد سیاسی دولتهای منطقه‌ای با ایران را افزایش می‌دهد. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که بحرانی شدن منطقه میتواند منجر به افزایش ستیز و فشار به دولت ایران خواهد شد.

به همان گونه‌ای که ایران در زمان اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی از نیروهای مقاومت حمایت بعمل آورد و اقدام نیروهای اشغالگر را محکوم نمود، در ارتباط با تحولات منطقه‌ای موجود نیز الگوی مشابهی را فراروی خود قرار خواهد داد. ضرورت‌های ژئوپلیتیکی ایجاب می‌کند که از یکسو روابط ایران با دولت‌های منطقه‌ای در روند عادی سازی قرار گیرد، و از سوی دیگر زمینه برای حمایت

ایران از بازیگران فروملی نیز فراهم شود. این امر منجر به ظهور پارادوکس‌های متعددی در سیاست خارجی ایران خواهد شد. بنابراین ضرورت‌های تعامل سازنده را باید به عنوان نمادی از کنش انعطاف پذیر و تحرک پر دامنه ایران برای مقابله با مداخله گری نیروهای اشغالگر تلقی نمود.

### ب - الگوی تعامل سازنده با افغانستان

جمهوری اسلامی ایران، نگرش مثبت و سازنده‌ای را با دولتهای افغانستان داشته است. اگر چه کشور افغانستان علیرغم مشابهت‌های فرهنگی، نژادی، زبانی و دینی یکی از مسائل ژئوپلیتیکی ایران بوده و همواره محدودیت‌هایی را برای امنیت ملی و فرایندهای سیاست خارجی ایران ایجاد نموده است. چنین فرایندی طی سالهای آینده ادامه خواهد یافت. در شرایط موجود، دولت کرازای تحت فشار قدرتهای اشغالگر با محدودیتهایی در توسعه روابط با ایران قرار دارد. این امر ناشی از شاخص‌های سیاسی، اهداف ژئوپلیتیکی و نقش قدرتهای مداخله گر در محیط سیاسی و ژئوپلیتیکی افغانستان می‌باشد.

بنابراین ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند تا ایران بتواند بر روندهای یاد شده غلبه نماید. اگر چالش‌های منطقه‌ای از کنترل خارج شود. در آن شرایط محدودیت‌های امنیتی بیشتری برای ایران ایجاد خواهد شد. واقعیت‌های موجود در روابط ایران و افغانستان بیانگر آن است که چنین رقابت‌هایی طی سالهای آینده ادامه خواهد یافت. دولت کرازای، الگوی کاملاً متفاوتی در دولت داری و هنجارهای سیاسی را به کار می‌گیرد. شرایط محیط منطقه‌ای به گونه‌ای است که روند موجود در سالهای آینده نیز تداوم یابد.

افغانستان در مراحل و مقاطع زمانی مختلف به عنوان «رقیب چالش گر» ایران محسوب میشود. این امر ناشی از تنوع قومی و نژادی در افغانستان می‌باشد. به هر میزان که در هم تنیدگی نژادی، زبانی و فرهنگی در این کشور افزایش یابد، زمینه برای ظهور اندیشه‌های تعارضی نیز فراهم می‌شود.

بر این اساس می‌توان شرایطی را مورد ملاحظه قرار داد که افغانستان به عنوان کشور مشارکت گرا ایفای نقش نماید. این امر در شرایطی ایجاد می‌شود که بسترهای شکل‌گیری دولت ملی در مرزهای شرقی ایران فراهم شود. اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی بیشترین چالش ژئوپلیتیکی را برای ایران ایجاد کرد. مرزهای ایران ناامن گردیدند و در نتیجه محیط ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران درگیر رقابت‌های نظامی، فرهنگی و سیاسی گردید. امریکا و اتحاد شوروی بیشترین جدال را در حوزه جغرافیایی ایران انجام می‌دادند. آنچه تحت عنوان «جنگ کم شدت» شکل گرفته بود را باید انعکاس سیاست و استراتژی

امریکا در برخورد با مداخلات منطقه‌ای اتحاد شوروی دانست. شوروی به گونه‌ای پایان ناپذیر بر حجم و شدت رقابت‌های منطقه‌ای خود می‌افزود. این امر را باید انعکاس رقابت‌های دو قطبی در نظام بین‌الملل دانست. در چنین شرایطی، روابط ایران و افغانستان دچار تغییرات بنیادین گردید. نیروهای مختلف قومی و نژادی در این کشور تحت الشعاع رقابت‌های ایجاد شده توسط آمریکا و شوروی قرار گرفتند. این امر را می‌توان بازتاب شرایطی دانست که اتحاد شوروی برای تداوم رقابت‌ها می‌بایست حضور ژئوپلیتیکی خود در خلیج فارس را تثبیت نماید. استراتژیست‌های امریکایی بر این اعتقاد بودند که شوروی با اشغال افغانستان ۱۵۰۰ کیلومتر به حوزه خلیج فارس نزدیکتر گردید. آنان نگران تحرک نظامی دیگری از سوی روس‌ها بودند. به همین دلیل نقطه اصلی تمرکز سیاسی و استراتژیک خود را در افغانستان و برای مقابله با اتحاد شوروی قرار دادند.

علاوه بر موارد یاد شده باید بر این امر تأکید داشت که سرنوشت جامعه افغانی به دلیل ماهیت قبیله‌ای‌اش همواره با توالی‌های مشخصی از منازعات داخلی شکل گرفته است. آنان همواره درگیر جدال‌های داخلی می‌باشند. در هر پدیده‌ای جز جدال و ستیزش به موضوع دیگر نمی‌اندیشند. به همین دلیل است که به گونه‌ای پایان ناپذیر به منازعه گرایش دارند. روحیه منازعه‌آمیز در افغانستان انعکاس خود را بر روابط این کشور با ایران و سایر کشورهای منطقه‌ای از جمله پاکستان بر جای می‌گذارد. این امر تحقق استراتژی تعامل سازنده را با پیچیدگی‌هایی روبرو خواهد ساخت.

از آنجایی که حامد کرزای به عنوان رئیس‌جمهور امریکایی محور در سیاست خارجی افغانستان نقش مؤثری خواهد داشت از اینرو جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای دوفاکتو طی سالهای آینده با منطقه‌ای روبرو خواهد بود که سیاست‌های امریکا نقش مؤثری را در آن ایفا می‌کند. بنابراین حمایت از سیاست حفظ وضع موجود به معنای آغازی برای فعالیت‌های مؤثر نظامی و استراتژیک می‌باشد. ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که ایران به موازات همکاری بر جلوه‌هایی از رقابت منطقه‌ای نیز واقف باشد. در حوزه جغرافیای افغانستان، کشورهای مختلفی ایفای نقش می‌کنند. از جمله این کشورها می‌توان به چین، روسیه، آمریکا و انگلستان اشاره داشت. علاوه بر قدرتهای بزرگ، نقش کشورهای منطقه‌ای از جمله تاجیکستان، پاکستان و هند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین محیط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی افغانستان، منطقه جدال‌های پایان ناپذیری است که ضرورتاً منجر به تثبیت شرایط نخواهد شد. اهداف و منافع ملی ایران از به کارگیری سیاست حفظ وضع موجود را باید مبتنی بر شرایط و زمینه‌هایی دانست که

به موجب آن دولت ملی در افغانستان موقعیت خود را تثبیت نماید. اگر «دولت دست نشانده» به «دولت مستقل» تبدیل شود، در آن شرایط می‌توان جلوه‌هایی از ثبات استراتژیک را ملاحظه نمود. اگر افغانستان دچار ثبات شود، در آن شرایط نقش قدرتهای بزرگ به ویژه امریکا به گونه قابل توجهی کاهش خواهد یافت. از اینرو، مطلوبیت‌های ژئواستراتژیک ایران اینجا می‌کند که موقعیت قدرتهای بزرگ در سرنوشت ملی افغانستان به گونه قابل توجهی کاهش یابد.

ضرورت‌های سیاست خارجی ایران در افغانستان مبتنی بر سازنده‌گرایی منطقه‌ای می‌باشد. سازنده‌گرایی را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثر سازی روابط همکاری جویانه تلقی نمود. این امر از طریق رقابت مبتنی بر همکاری تأمین می‌شود. به هر میزان زمینه برای همکاری در طرح‌های عمرانی در افغانستان ایجاد شود، می‌توان نشانه‌هایی از بهبود شرایط در سطح بین‌المللی و محیطی برای تأثیرگذاری در فرایندهای سیاسی افغانستان را به وجود آورد.

دومین الگوی تأمین منافع ملی ایران در افغانستان را می‌توان مخالفت با نفوذ کشورهای خارجی در این منطقه دانست. برنامه ریزی استراتژیک ایران میبایست در مخالفت و مقابله با الگوی رفتاری امریکا سازماندهی شود. به هر اندازه امریکا از مطلوبیت کمتری در افغانستان برخوردار شود، موقعیت ایران به گونه قابل توجهی افزایش خواهد یافت.

در قرن نوزدهم «معادله بزرگ Grand Games» در روابط بریتانیا و روسیه جهت کنترل ایران، افغانستان و آسیای مرکزی در دستور کار قرار داشت. در این شرایط، انگلیسی‌ها تلاش کردند تا افغانستان و ایران را به عنوان حوزه‌های حایل در روابط خود تلقی نموده و بخش‌هایی از آن را در کنترل ژئوپلیتیکی خود قرار دهند. به این ترتیب، رقابت بین‌المللی برای کنترل همزمان ایران و افغانستان در معادله ژئوپلیتیکی غرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

کاهش نفوذ غرب از طریق ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد. امریکا تلاش دارد تا تضادهای افغانستان با کشوهایی همانند ایران را افزایش دهد. در حالیکه ضرورت‌های امنیتی منطقه اینجا می‌کند که این تضادها به حداقل رسیده و ایران بتواند از طریق توسعه روابط اقتصادی خود در افغانستان، گسترش سرمایه‌گذاری، افزایش همکاری‌های تجاری و ایفای نقش ترانزیتی به حداکثر مطلوبیت‌های مورد نظر دست یابد.

افغانستان از جمله کشورهای محصور Lock Land می‌باشد. این گونه کشورها به آبهای آزاد راه

نداشته و از سوی دیگر امکان تجارت و فعالیت‌های اقتصادی با این واحدها محدود می‌باشد. به هر میزان که کشورها در محدودیت ژئوپلیتیکی قرار گیرند، نیاز آنان به محیط پیرامون خود افزایش می‌یابد. در این شرایط، نقش ایران از اهمیت ویژه‌ای برای افغانستان برخوردار است. محدودیت‌های جغرافیایی افغانستان از طریق مشارکت سازنده ایران قابل تأمین می‌باشد. نوع رژیم سیاسی نمیتواند مانع مؤثری در رفتار دیپلماتیک ایران با افغانستان باشد. بنابراین افغانستان طی سالهای آینده به عنوان یکی از حوزه‌های جغرافیایی قابل تعامل با ایران محسوب می‌شود.

بالا بردن سطح روابط اقتصادی منجر به افزایش ظرفیت اقتصادی و اجتماعی افغانستان می‌شود. از سوی دیگر به عنوان بستری برای حداقل سازی محدودیت‌ها و جدال‌های دو کشور تلقی گردیده و در نتیجه زمینه همکاری‌های مؤثرتری را برای ایران به وجود می‌آورد.

کشورهای غربی تلاش دارند تا الگوی تعامل خود با افغانستان را از طریق حوزه‌های امنیتی و دفاع ارتقاء دهند. در حالیکه واقعیت‌های منطقه به گونه‌ای است که می‌توان زمینه‌های حداکثر سازی روابط از طریق همکاری‌های اقتصادی را در دستور کار قرار داد. همگونی نسبی در فرهنگ اجتماعی ایران و افغانستان و همچنین مطلوبیت اقتصادی ایران برای برنامه‌های آینده افغانستان، فضای مناسب تری برای تعامل در روابط متقابل را به وجود می‌آورد.

### ج - الگوی تعامل سازنده با پاکستان

بخشی از مناسبات ایران با پاکستان تحت تأثیر محیط پیرامونی قرار می‌گیرد. پاکستانی‌ها تمایل قابل توجهی برای حضور و تأثیرگذاری در افغانستان دارا می‌باشند. از دیدگاه پاکستان، نفوذ در حوزه جغرافیایی افغانستان به عنوان یکی از شاخص‌های امنیتی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، جامعه پاکستانی در فضای سیاسی ناشی از ظهور و گسترش بنیادگرایی قرار گرفته‌اند. بنیادگرایی در پاکستان را می‌توان بازتاب شرایطی دانست که می‌تواند فضای همکاری‌ها را به گونه قابل توجهی تحت تأثیر قرار دهد. در پاکستان الگوهای جدال و ستیزش بین شیعیان و افراتیون اهل تسنن وجود داشته است. این امر را می‌توان زمینه‌ای برای ظهور تضادهای جدیدی در محیط منطقه‌ای دانست.

به این ترتیب، محیط سیاسی و ژئوپلیتیکی پاکستان تابعی از تحولات زیرساختی و چگونگی نیل به منافع ملی در منطقه می‌باشد. پاکستان در دهه ۱۹۸۰ به عنوان اصلی ترین رقیب منطقه‌ای دولت‌های افغانستان محسوب می‌شد. در دهه ۱۹۹۰ و بعد از سقوط دولت‌های دست نشانده در افغانستان، نظامیان پاکستانی جدال‌های خود در افغانستان را در تقابل با ایران و در حمایت از طالبان سازماندهی کردند. در این دوران،

ایران به بیشترین مخاطره ژئوپلتیکی دچار گردید. در شرایط موجود، تضادهای دوران گذشته پایان یافته است. بنیادگرایی بخشی از پتانسیل خود را از دست داده است. دولت فعلی افغانستان از نفوذ بیش از حد پاکستان نگران می‌باشد و این زمینه مناسبی فراهم میکند تا پاکستانی‌ها به گسترش ارتباط با ایران بپردازند. از آنجایی که قدرت سیاسی پاکستان در اختیار نظامیان میباشد، از اینرو می‌توان نشانه‌هایی از نگرش امنیتی به محیط پیرامون را در ارتباط با پاکستان مورد ملاحظه قرار داد. از اینرو الگوی تعامل سازنده ایران و پاکستان بیش از آنکه ماهیت اقتصادی داشته باشد، دارای شاخص‌های متفاوتی از ماهیت سیاسی و نظامی خواهد بود. فرهنگ به عنوان زیربنای روابط دو کشور محسوب گردیده و در نتیجه می‌تواند زمینه ساز همکاری‌های بیشتری در روابط متقابل باشد.

علیرغم تضادهای موجود در روابط ایران و پاکستان، می‌توان نشانه‌هایی از اهمیت استراتژیک پاکستان برای ایران را مورد توجه قرار داد. پاکستان محور روابط ایران با کشورهای حوزه آسیای شرقی می‌باشد. از سوی دیگر باید تأکید داشت که مقامات پاکستانی به گونه‌ای سنتی نقش مؤثری را در روابط با ایران دارا می‌باشند. روابط موجود ماهیت استراتژیک داشته و از سوی دیگر بستری برای همکاری‌های اقتصادی و همکاریهای استراتژیک بویژه در رابطه پاکستان با هند محسوب می‌شود. طی سالهای گذشته، پاکستانی‌ها نقش مؤثری در ساختار اقتصادی منطقه سارک و همچنین سازمان همکاری‌های اقتصادی اکو ایفا نمودند. افزایش نقش سیاسی افغانستان در شرایط موجود میتواند موقت پاکستان را نیز تحت تأثیر قرار دهد. هم اکنون پاکستانی‌ها در سازمان همکاری‌های اقتصادی به همراه ترکیه و ایران نقش منحصر بفردی را دارا می‌باشند. سه کشور یاد شده در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در چارچوب پیمان سنتو و همچنین سازمان همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای R.C.D نقش مؤثری در کنترل منطقه‌ای ایفا نمودند.

در شرایط موجود، جهت گیری اقتصادی پاکستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مقامات پاکستانی تلاش دارند تا نقش مؤثری را در روابط متقابل با کشورهای عضو پیمان سارک، اکو و شانکهای، ایفا نمایند. این امر بیانگر جهت گیری اقتصادی پاکستان در حوزه‌های منطقه‌ای است. در حالیکه ایران تلاش دارد تا روابط متقابل با پاکستان را از حوزه‌های دفاعی و امنیتی آغاز نماید. بدون توجه به مولفه‌های امنیتی، هیچگونه زمینه‌ای برای حداکثرسازی روابط متقابل ایران و پاکستان وجود ندارد.

به این ترتیب، ضرورت‌های تعامل سازنده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیانگر شرایطی است که می‌توان به موجب آن نشانه‌هایی از همکاری، رقابت و مشارکت را در الگوهای تعامل خود با پاکستان مشاهده نمود. این امر بیانگر تنوع در حوزه روابط متقابل ایران با کشورهای همانند پاکستان

می‌باشد. در حوزه‌های تعامل در روابط ایران و پاکستان، موضوعات امنیتی به عنوان زیر بنای روابط محسوب شده و میتواند زمینه بسیاری از همکاری‌های دیگر را فراهم آورد. پاکستان تلاش قابل توجهی برای ایفای نقش رابط بین حلقه ایران و هند را به انجام میرساند. این امر مبتنی بر شکل تکامل یافته‌ای از روابط همکاری جویانه بین ایران و پاکستان می‌باشد. زیرا قابلیت لازم برای توسعه همکاری در سایر موارد را خواهد داشت. در دوران گذشته، همکاری‌های اقتصادی به عنوان ادامه همکاری‌های امنیتی محسوب میشد. در دوران موجود، فعالیت‌های امنیتی میتواند تکامل بخش و ارتقاء دهنده سایر همکاری‌ها تلقی گردد.

#### د - الگوی تعامل سازنده ایران با هندوستان

کشور هند طی سالهای گذشته، موقعیت ژئوپلیتیکی خود را ارتقاء داده است. در دوران نظام دو قطبی هند به عنوان متحد منطقه‌ای شوروی محسوب میشد. رقابت‌های هند و پاکستان و همچنین حمایت همه جانبه آمریکا از پاکستان را می‌توان به عنوان بستری برای روابط سازمان یافته و گسترش یابنده هند و شوروی در دوران نظام دو قطبی دانست. روند یاد شده به گونه قابل توجهی با تغییر و دگرگونی روبرو گردیده است. بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، شرایطی ایجاد شد که به موجب آن موقعیت هند ارتقاء یافت. این کشور توانست روابط سازنده‌ای را با اسرائیل، ترکیه و آمریکا ایجاد نماید. روابط یاد شده در منطقه مکملی بر همکاری‌های منطقه‌ای با روسیه، ایران و چین محسوب می‌شود.

به این ترتیب، هندوستان را می‌توان واقعتاً ژئوپلیتیکی مسلط در جنوب آسیا دانست. هر کشوری که به امنیت منطقه علاقمند باشد، می‌بایست نقش هند را در تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مورد ارزیابی قرار دهد. هندوستان بدون همکاری‌های ژئوپلیتیکی نمیتواند موقعیت خود را حفظ نموده و زمینه تعادل قدرت منطقه‌ای را به وجود آورد. در دوران نظام دو قطبی، هندوستان از طریق همکاری با اتحاد شوروی به چنین تعادلی دست می‌یافت. در دهه ۱۹۹۰، هند از طریق گسترش همکاری‌های خود با کشورها آمریکا محور به تعادل منطقه‌ای دست یافته است. در شرایط موجود می‌توان نشانه‌هایی از همکاری با کشورهای منطقه‌ای در چارچوب پیمان اقتصادی سارک S.A.R.C و همچنین گروه کشورهای شانکهای مورد توجه قرار داد.

همکاری گرای هند و کشورهای منطقه‌ای را باید بر اساس جلوه‌هایی از تعامل سازنده آن کشور در حوزه‌های اقتصادی مورد ارزیابی قرار داد. بر این اساس، جهت گیری اصلی سیاست خارجی هند در دوران موجود مبتنی بر همکاری گرای اقتصادی با کشورهای منطقه می‌باشد.

هند نیاز وافر به انرژی دارد. هندی‌ها فاقد منابع فسیلی می‌باشند. دسترسی آنان به منابع خلیج فارس بویژه

ایران که در کرانه‌های دریای عمان واقع است، بیشتر از سایر حوزه‌های جغرافیایی است. به این ترتیب، هند تلاش دارد تا انرژی خود را از ایران تأمین نماید. در ازای چنین روابطی، هندی‌ها در صددند تا بازار اقتصادی مؤثری را در ایران سازماندهی نمایند. در دورانی که مقامات پاکستانی از بنیادگرایان طالبان در افغانستان حمایت به عمل می‌آوردند، رهبران ایران و هند تلاش قابل توجهی برای ایجاد ائتلاف منطقه‌ای را به عمل آوردند. این امر زمینه گسترش همکاری‌های مؤثرتری را در حوزه ژئوپلیتیکی به وجود می‌آورد. در شرایط موجود که طالبان موقعیت خود را از دست داده است، جایگاه هند در سیاست منطقه‌ای در مقایسه با قبل کاهش یافته است. امریکا به عنوان بازیگر مؤثر منطقه‌ای محسوب می‌شود. نقش امریکا به گونه قابل توجهی افزایش یافته است و در چنین شرایطی، هند نمیتواند مطلوبیت‌های استراتژیک و اقتصادی خود را بدون تعامل و گسترش همکاری با کشورهای منطقه‌ای تأمین نماید.

به این ترتیب، هند نیز نیاز قابل توجهی به ادامه همکاری با ایران دارد. نظامیان هندی تلاش دارند تا سطح روابط خود را با ایران ارتقاء دهند. آنان بر این امر واقفند که همکاری نظامی و اقتصادی آنها با یکدیگر پیوند یافته است. در بسیاری از پروژه‌های نظامی، هندی‌ها آمادگی خود را برای همکاری با ایران نشان داده‌اند. از سوی دیگر، اولویت اقتصادی آنان به گونه‌ای است که همکاری گرایشی با ایران را در دستور کار خود قرار می‌دهد. در این شرایط، ایران میتواند در شکل‌گیری و ظهور تعامل منطقه‌ای نقش مؤثری را ایفا نماید.

تبادل گرایشی ایران در روابط با هند را می‌توان بستری برای حداکثر سازی سطح همکاریها دانست. به هر اندازه ایران، از قابلیت‌های اقتصادی بیشتری برخوردار شود، طبعاً بخشی از سیاست‌های هند را تحت تأثیر قرار خواهد داد. خط لوله انتقال انرژی در محور ایران، پاکستان و هندوستان میتواند بستری برای توسعه روابط اقتصادی و تداوم همگرایی و حفظ ثبات و امنیت در این حوزه محسوب شود. از سوی دیگر، ایران میتواند تعادل منطقه‌ای مؤثری را در روابط متقابل خود با کشورهای پاکستان و هندوستان ایجاد نماید.

اگر ایران تلاش نماید تا به حوزه همکاری‌های اقتصادی سارک و شانکهای ملحق شود، در آن شرایط گام مؤثرتری در ایجاد روابط سازنده با کشورهایی همانند چین، هند و پاکستان را در دستور کار خود قرار خواهد داد. از طریق روابط دو جانبه، هندی‌ها تمایلی به مشارکت جهت انتقال خط لوله گاز و نفت ندارند. این امر صرفاً از طریق روابط چند جانبه سازماندهی خواهد شد.

از سوی دیگر باید تأکید داشت که هند با مشکلات درون ساختاری قابل توجهی روبرو می‌باشد. یکی از چالش‌های اصلی هند را باید موضوع مسلمانان کشمیر دانست. قدرت هسته‌ای چین، هند و پاکستان نمیتواند ابزار مؤثری برای کنترل منازعات اجتماعی فراهم سازد. در دوران موجود می‌توان نشانه‌های



جدیدی از تعامل را در روابط مسلمانان کشمیر مورد ملاحظه قرار داد. آنان میتوانند برخی از انتظارات ملی خود را به دست آورند. اما دستیابی به چنین شرایطی نمیتواند فضای استراتژیک و سازنده‌ای را برای طرفین درگیر به وجود آورد. پاکستان تلاش داشته است تا موضوع کشمیر را تبدیل به فرایندی بحرانی نماید. کشور پاکستان از طریق بحرانسازي به اهداف و مطلوبیت‌های خود دست مییابد، در حالیکه ایران میتواند نقش سازنده‌ای را از طریق مشارکت‌گرایی فراهم آورد.

اگر ایران بتواند نقش منطقه‌ای مؤثری را در این حوزه سازماندهی کند، در آن شرایط از موقعیت و جایگاه ویژه‌ای در ساختار همکاری‌های منطقه‌ای برخوردار خواهد شد و موجب تأمین امنیت در مرزهای شرق کشور میگردد. کشور هند از تکنولوژی پیشرفته در حوزه ارتباطات ماهواره‌ای برخوردار است. چنین قابلیت‌هایی میتواند فضای همکاری‌های چند جانبه را در روابط ایران و هند فراهم سازد. کشور هند ترجیح می‌دهد تا روابط خود با ایران را از طریق همکاری‌های متقابل سازماندهی نماید. ایران در شرایطی میتواند به قابلیت‌های مؤثری در چارچوب تعامل سازنده دست یابد که نقش مشارکت‌گرایی هند در چارچوب روابط چند جانبه و موضوعات چند گانه اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک گسترش یابد و در عین حال میتواند زمینه ساز ایجاد یک قطب قدرتمند آسیائی در دنیای چند قطبی متشکل از روسیه، چین، هند و ایران باشد.

### فصل پنجم - سطح ملی

تردید نیست که با توجه به ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی اعمال سیاست خارجی فعال متضمن تقویت و فراهم نمودن ابزار اعمال آن در سطح ملی می‌باشد. پیچیدگی‌های روابط بین الملل و تقابلی که همه بازیگران جامعه جهانی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود دارند ضرورتاً قوانین بین الملل ضامن اجرای تصمیمات و خواسته‌های اعضا جامعه جهانی نیست و بهمین جهت تحقق اهداف سیاست خارجی بر پایه دکترین تعامل سازنده نیاز به تقویت سازو کارهای آن در داخل کشور دارد. به طور کلی ابزار اعمال سیاست خارجی در ۵ گروه نظامی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، و فرهنگی دیده شده است.

جمهوری اسلامی با توجه به موقعیت حساس استراتژیک که از آن برخوردار است و بهره مندی از ذخائر مهم استراتژیک همچون نفت و گاز و همچنین نیروی انسانی کارآمد در موقعیتی قرار دارد که در اجرای سیاست خارجی بر پایه تعامل سازنده با مشکلات کمتری مواجه بوده و به صورت بالقوه ساز و کار لازم را در اختیار دارد که باید در تعمیم و تقویت عوامل قدرت برنامه ریزی جامعی در سطح ملی صورت داده و به نوعی آمادگی و عزم ملی در اجرای این دکترین برسد.

۱- اجماع عمومی و ملی: زمانی یک دولت و یک نظام میتواند در اعمال سیاست خارجی خود موفق باشد

که حمایت همه جانبه مردم کشور خود را به عنوان پشتوانه‌ای قوی در اختیار داشته باشد. و در این راستا تکیه بر غرور ملی و اعتقادات و باورهای دینی هر ملتی به عنوان اصل اساسی و زیر بنای سیاست خارجی یک کشور محسوب می‌گردد. اصولاً تفکر جمعی و وحدت نظر در قبال جوامع دیگر موجب تشکیل هویت واحد ملی می‌گردد که ملت ایران در طول تاریخ ثابت کرده است که علی‌رغم مشکلات و شرایط متفاوت قومی در درون مرزهای ایران همواره از هویت ملی و مکتبی خود دفاع کرده و ید واحده‌ای بوده‌اند که در شرایط حساس از خود بروز داده‌اند بویژه در دوران مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری پهلوی، پیروزی انقلاب اسلامی و دوره جنگ تحمیلی، این هویت واحد به منصفه ظهور رسیده است. اینک که نظام اسلامی می‌رود تا در ارائه چشم انداز 20 ساله، سیاست فعال تری در برنامه‌های توسعه خود و در راستای اهداف نظام و بویژه در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کند باید زمینه آموزش و آگاهی دادن به اقدار جامعه را فراهم نموده بدین معنا که آنها را از شرایط سیاسی-استراتژیک کشور در سطح منطقه و جهان آگاه نموده و رسالت تاریخی آنها را در این موقعیت حساس به آنها گوشزد نمود تا بر اساس حمایت و پشتیبانی بی دریغ آنها از دولتمردان موجبات برخورد مقتدرانه‌تر آنها را در صحنه جهانی فراهم کنند.

۲- تفاهم و یکپارچگی در سطح دولتمردان: به موازات هماهنگی و تفاهم و حمایت مردمی یکپارچگی و انسجام در سطح دولتمردان نیز امری ضروری و اجتناب ناپذیر می‌باشد و این خواسته تأمین نمی‌گردد مگر آنکه در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری و برنامه ریزی در اجرای دکترین تعامل سازنده اصل تمرکز رعایت گردد و نهادهای اجرائی ذریبط خود را ملزم و مقید به اجرای تصمیمات متخذه بدانند. اصل مهمی که باید مورد توجه قرار گرفته و به همه مسؤولین و نهادهای دولتی تفهیم گردد اصل اولویت سیاست خارجی بر سیاستهای داخلی است بدین معنا که در اجرای برنامه‌های توسعه با یک نگرش برون مرزی به راهبردها و اهداف برنامه‌های توسعه توجه شود. با این ترتیب تنها مسؤولین سیاست خارجی و یا کادر دیپلماتیک وزارت خارجه نیستند که مجری سیاست خارجی خواهند بود بلکه همه نهادها و ارگانها در حوزه مسؤولیتهای تخصصی خود باید عنایت خاصی به برنامه‌های تنظیم شده در بعد سیاست خارجی داشته باشند.

۳- از دیر زمان اعمال سیاست خارجی کشور بر پایه سه خصوصیت عزت، حکمت و مصلحت قرار گرفته است اگرچه اتخاذ و رعایت این ویژگیها بسیار حکیمانه و مدبرانه می‌باشد و اجرای هر نوع دکترینی لازمه‌اش توجه به این ویژگیها می‌باشد و در عین حال که این 3 اصل به عنوان هدف تلقی نمی‌گردد باید تعریف روشنی از این سه اصل در قالب اهداف دکترین تعامل سازنده ارائه گردد.

۴- بمنظور درگیر نمودن هر چه بیشتر نهادهای اجرائی و در اجرای هر چه بهتر سیاست تعامل سازنده و همچنین ایجاد هماهنگی میان نهادهای مختلف تقویت (و در صورت فقدان ایجاد) معاونت امور بین الملل در همه نهادها ضروری می‌باشد که در هم آهنگی با نهادهای مسؤول در سیاست خارجی مراقبت و نظارت لازم را بر برنامه‌های نهاد مربوطه و در راستای تصمیمات متخذه بعمل آورد.

۵- تجدید نظر در ساختار تشکیلاتی وزارت امور خارجه و سازماندهی آن بر مبنای این دکترین امری ضروری می‌باشد تا بتواند با توجه به سطوح مختلف تحلیل و لایه‌های مطرحه در منطقه و بویژه حلقه‌های متداخله، زنجیره‌ای در میان همسایگان کشور مأموریت‌های خود را بهتر فهمیده و به آن عمل کند. در عین حال کادر دیپلماتیک ما باید از باور، اراده و توانمندی لازم در اجرای این دکترین برخوردار باشد. افراد مرعوب، واداده و محافظه کار کمکی به اجرای این دکترین نخواهند کرد بلکه بازدارنده هم خواهند بود. بدین ترتیب نوعی تحول در مجموعه کادر دیپلماتیک کشور مورد نیاز می‌باشد تا با روحیه‌ای انقلابی، تحول‌گرا و معتقد به باورهای جدید جای خود را در ساختار دیپلماتیک کشور بیابد.

۶- تمرکز در تصمیم‌گیری: همانطور که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان‌میدارد سیاست‌گذاری کلان کشور توسط رهبری و در مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام اتخاذ گردیده و برای همه ارگانهای ذیربط لازم‌الاتباع می‌باشد. بنابراین دکترین تعامل سازنده نیازمند تصویب و ابلاغ رهبری می‌باشد و در عین حال بهترین جایگاه برای برنامه‌ریزی اجرائی و عملی آن شورای عالی امنیت ملی است که مصوبات آن هم بعد از تأیید رهبری حکم قانون را پیدا خواهد کرد.

۷- در شرایطی که نهاد قانونگذاری از اکثریتی اصولگرا و باورمند تشکیل شده است و بلاتردید دکترین تعامل سازنده مورد استقبال آنها خواهد بود؛ رئیس‌جمهور آینده که رأس دیپلماتیک کشور می‌باشد نقش مهمی در ارائه، اجرا و تبیین این دکترین را بر عهده خواهد داشت که امید است کاندیدای مورد اقبال عمومی از این باور و اعتقاد برخوردار باشد و در غیر این صوت اجرای سیاست خارجی ما با نوعی دوگانگی که در گذشته هم نمونه‌هایی از آنها داشته‌ایم مواجه خواهد شد که در تأثیر گذاری و اجرای آن اگر نوعی توقف ایجاد نکند حداقل موجب کندی و بطوء آن خواهد شد. در پایان باید به این مطلب اشاره کرد که انقلاب ما و نظام برخاسته از آن و شرایط استراتژیک کشورمان و اوضاع و احوال کنونی حاکم بر جهان و منطقه نه تنها ما را ملزم به اجرای سیاستی در قالب دکترین تعامل سازنده میکند بلکه مروری بر روند تحولات گذشته نشان میدهد که جایگاه جمهوری اسلامی در سطح منطقه و جهان به طور روز افزونی تقویت یافته و نوید گسترش فزاینده این جایگاه را به ما میدهد که چه بخواهیم و چه نخواهیم در مسیری قرار گرفته‌ایم که چاره‌ای جز بر دوش گرفتن رسالت انقلابی و رهبری جهان اسلام نداریم و

باید تلاش کنیم که هر چه بهتر به رسالت و وظیفه خود عمل نموده و یقیناً عنایات الهی هم با ماست. اجرای سیاست تعامل سازنده نیاز به فراهم نمودن سازوکار و ابزار اجرایی در سطح ملی دارد و مجموعه نظام حاکم باید همه امکانات مورد نیاز را چه به صورت بالقوه و چه به صورت بالفعل بسیج و تقویت نموده و در حوزه‌های مختلف اعم از نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در خدمت گیرد.

۱- در حوزه نظامی: نیروهای مسلح به عنوان بازوی قدرتمند نظام و در جهت دفاع از حریم کیان اسلامی و بازدارندگی دشمنان بالفعل و بالقوه باید آنچنان قدرتمند باشند که نه تنها در هنگام خطر از کشور دفاع کنند بلکه توان وارد آوردن ضربه مقابل را هم داشته باشند. خودکفائی در تولید ابزارهای مدرن نظامی و توسعه فن آوری تکنولوژی مورد نیاز برای مقابله با دشمن، بسیج عمومی و آموزش همگانی برای شرایط اضطراری باید اساس سیاست دفاعی کشور را تشکیل دهد.

۲- در حوزه اقتصاد برنامه‌های عمومی و توسعه اقتصادی باید در قالب نگرش به موقعیت استراتژیک کشور و بهره برداری بهینه از این موقعیت، گسترش خطوط مواصلاتی، مبادلات تجاری و بازرگانی و... با توجه به نقش آنها در تحقق اهداف سیاست خارجی بر مبنای تعامل سازنده تنظیم گردد.

۳- از آنجا که جهان اسلام عمق استراتژیک جمهوری اسلامی مییابد، برنامه‌های فرهنگی برون مرزی در جهت تقویت بیداری اسلامی، احیاء تفکر اسلامی و حمات از نهضت‌های اسلامی و ایجاد زمینه برای وحدت اسلامی در تقابل با طرحهای... استعماری امریکا باشد.

۴- تصمیم گیری‌های استراتژیک، حیاتی و مهم به صورت متمرکز در شورایی عالی امنیت ملی پس از تأیید مقام رهبری اتخاذ و کلیه نهادهای ذیربط خود را ملزم به اجرای آن تصمیمات بدانند.

۵- وزارت خارجه توسط کادر دیپلماتیک قوی، ورزیده و در عین حال متعهد و معتقد مجهز و تقویت گردد.

۶- تمام ارگانهای اجرایی ذیربط خود را ملزم و موظف بدانند که در حوزه وظایف خود و در اجرای این دکترین برنامه ریزی نموده و در عین توجه به نیازهای داخلی از تأمین سازوکارهای لازم در اجرای سیاست خارجی مذکور غفلت ننمایند.